

ترکیه: یک بار دیگر افتادن به تله انتخاباتی و یک بار دیگر پیروزی اسلامگرایی
مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر جمهوری اعدایی
قوه قضائیه جمهوری اسلامی، بیان فشرده خصلت فاشیستی آن
رضا پهلوی، با «شجاعت» به تحسین رژیم آپارتاید اسرائیل پرداخت!
توهامات انتخاباتی در ترکیه بسیار جان سخت است!
ماهیت پروژه «صلح» اردوغان با پ.ک.ک چه بود؟!
واقعیت کمونیسم: تجربه چین سوسیالیستی در رهایی زنان
اهمیت کمونیسم نوین و باب آواکیان برای انقلاب

آتش • شماره ۱۳۹ • خرداد ۱۴۰۲
www.cpmim.org



ترکیه: یک بار دیگر افتادن به تله فریب انتخاباتی و یک بار دیگر پیروزی اسلامگرایی!

فاجعه انتخابات ترکیه، پیشی گرفتن رجب طیب اردوغان از رقیب انتخاباتی اش، قلیچدار اوغلو نبود. بلکه در این بود که در ۱۴ مه ۲۰۲۳ نزدیک ۸۸ درصد از اهالی ترکیه پای صندوق های رأی رفتند تا به قول مارکس: کسانی را از بین ستمگران شان برای حاکمیت بر خود انتخاب کنند! انتخابات، چه در کشورهای به اصطلاح دموکراتیک امپریالیستی یا در کشورهای استبداد زده «جهان سوم» مانند ایران و ترکیه، ابزار تحکیم و تداوم نظام حاکم است و نه وسیله تغییر وضع موجود. حتا رژیم می مانند جمهوری اسلامی، انتخابات را یک «نعمت الهی» می داند. زیرا، اختلافات درون طبقه حاکمه را مدیریت می کند و مهمتر از آن خشم مردم از شرایط ستم و استثمارشان را وارد مجاری سیستم حاکم می کند. هدف اصلی انتخابات، در هم شکستن روحیه مقاومت و مبارزه در اکثریت ناراضی، از طریق وادار کردن آنان به کاری است که نتیجه اش مشروعیت بخشیدن به طبقه حاکمه است. اردوغان هم مانند خامنه ای پس از پایان رأی گیری، پیام داد و از ده ها میلیون نفری که در دام انتخابات پا گذاشتند، تشکر و تاکید کرد که حتا کسانی که علیه وی رأی داده اند به او خدمت کرده اند. منافع پایه ای اکثریت مردم ترکیه نه در جابه جایی مهره ها در این جمهوری ارتجاعی بلکه در دست زدن به انقلاب برای دگرگونی ریشه ای وضعیت است. حتا اگر به جای قلیچدار اوغلو، صلاح الدین دمیرتاش (رهبر حزب دموکراتیک خلق ها و از حامیان حزب کارگران کردستان ترکیه؛ پ.ک.ک که اکنون در زندان است) کاندیدای ریاست جمهوری می شد، باز هم نمی توانست بیان منافع مردم (حتا بیان منافع اکثریت مردم کردستان) باشد. زیرا، هیچ کس در چارچوب این سیستم نمی تواند بیان منافع مردم باشد و فقط می تواند به قدرت سیاسی اقلیت سرمایه داران وابسته به نظام جهانی سرمایه داری خدمت کند.

بر خلاف پیش بینی های اپوزیسیون، ده ها میلیون نفر از کسانی که در زیر بار تورم و بیکاری هستند و آینده ای بی ثبات در انتظارشان است به اردوغان رأی دادند. باز هم بر خلاف پیش بینی ها، اکثریت اهالی مناطق زلزله زده در چند ماه پیش (۶ فوریه ۲۰۲۳) که ساختمان های آپارتمانی نوساز، در یک چشم بر هم زدن بر سرشان آوار شد، به اردوغان رأی دادند. در شهر قهرمان ماراش که مرکز زلزله بود، ۷۱٫۸ درصد به اردوغان رأی دادند. (روزنامه حریت. ۱۴ مه ۲۰۲۳)

هر دو طرف انتخابات، علاوه بر دامن زدن به توهم انتخاباتی، از تضاد میان قشر اسلام گرایان حاکم در ترکیه و قشر حاکم در کشورهای امپریالیستی آمریکا و اروپا (تضاد میان دو منسوخ اسلام گرایی و امپریالیسم) استفاده کردند. اردوغان به عنوان یک اسلام گرای ضد غرب ظاهر شد و حتا احتمال شکست خود را به «دسیسه های غرب» نسبت داد. روزنامه دیلی صباح از حامیان اردوغان نوشت: «رسانه های غربی و مراکز مطالعاتی آن، خیلی روشن علیه اردوغان موضع گرفته اند و با حمایت وسیع از مخالفان (یعنی از قلیچدار اوغلو) به دنبال سرنگون کردن اردوغان هستند.» بخش بزرگی از پایه های اسلام گرای حزب اردوغان (حزب عدالت و توسعه) از تورم و بیکاری و آینده نامعلومی که در انتظارشان است خشمگین و ناراضی اند. با این وصف به اردوغان رأی دادند. در بیست سال گذشته، برای هواداران اردوغان، هویت طلبی اسلامی و ادغام دین و دولت مترادف با شغل و ثبات اقتصادی نسبی و تقویت خانواده سنتی پدرسالار و ضدیت با «غرب» بود. هر چند تشدید روزمره بحران اقتصادی ترکیه، پایه های «شغل و ثبات اقتصادی نسبی» را کاملا ویران کرده، اما پایه های اردوغان تصمیم گرفتند که بر مبنای باورهای ایدئولوژیک رأی دهند!

در سوی دیگر، حزب جمهوری خلق ترکیه به رهبری کمال قلیچدار اوغلو، قدیمی ترین حزب سیاسی بورژوازی ترکیه است که توسط مصطفی کمال آتاتورک در سال ۱۹۲۳ تاسیس شد و خود را سکولار دموکرات می داند. او نامزد انتخاباتی ائتلافی مرکب از نیروهای چپ و سکولار و حامیان حزب دموکراتیک خلق ها (ه.د.پ که حامی اوجلان و پ ک ک است) بود. شعار فراگیر این ائتلاف، «نجات دموکراسی» و بازگشت به دوران «قبل از استبداد فردی اردوغان» بود. با وجود آنکه ترکیه از اعضای ائتلاف نظامی ناتو است اما در جنگ اوکراین، موضع «بی طرفی» اتخاذ کرده است (هرچند که فروش پهپادهای ساخت ترکیه به اوکراین، با قوت در جریان است). قلیچدار اوغلو وعده داده است که در صورت رئیس جمهور شدن، سیاست های ترکیه را با ناتو هماهنگ و بار دیگر، تقاضای عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا را خواهد کرد. در هماهنگی با فاشیست های «گرگ های خاکستری» قلیچدار اوغلو وعده اخراج میلیون ها پناهنده سوری را داده است و به دخالت های نظامی و حمایت اردوغان از گروه های جهادی در سوریه انتقاد کرده است.

در مشاجرات و مناظره های انتخاباتی، اردوغان تلاش کرد با اشاره به بی ثباتی شدید اقتصادی و تلاطم در اوضاع جهانی و تنش های روزافزون

در روابط میان قدرت‌های جهان، رأی دهندگان را از برهم خوردن «ثبات و امنیت» و بی‌عرضه بودن رقیبش در مقابله با این اوضاع بترساند. در مقابل شعارهای ضد استبدادی اپوزیسیون، اردوغان عریضه می‌کشد، «به من بگوید، شما با چنین دنیایی چگونه طرف می‌شدید و ترکیه را حفظ می‌کردید؟» اردوغان، همان استدلال‌هایی را در «حفاظت از امنیت ترکیه» می‌آورد که قاسم سلیمانی هنگام توجیه جنگ‌های کثیف جمهوری اسلامی در سوریه پیش می‌کشد. اردوغان، در سخنرانی‌هایش باد در غبغب می‌انداخت و اعلام می‌کرد، «من بلام در این دنیا چطور معامله کنم. من با آمریکا معامله می‌کنم. با روسیه معامله می‌کنم. از لیبی تا آذربایجان و در جنگ نارگورنو قراباغ دارای نفوذ هستیم.» در این مشاجرات انتخاباتی، مشاور کُرد اردوغان (ان ساری اوغلو Mehmet Ensarioğlu) نیز نقش مهمی بازی می‌کرد. وی که نفوذ سیاسی بسیار در کردستان دارد، «دکترین» منطقه‌ای اردوغان را برای پایه‌های کُرد اردوغان تشریح می‌کرد و در جواب به افشاگری در مورد تسلیح گروه‌های جهادی سوریه توسط ترکیه می‌گفت: «اینها واقعیت جهان است، همه، از آمریکا تا روسیه و ایران و غیره در سوریه دارای ارتش هستند و از جهادی‌ها استفاده می‌کنند و ما هم از طریق این جهادی‌ها در سوریه نفوذ داریم. در شرایطی که ایران و روسیه و آمریکا نیروهای خود را در آنجا دارند، ما چه باید بکنیم؟»

هرچند مشاجرات انتخاباتی ترکیه، عمدتاً برای خلق افکار مردم از طریق دروغ و فریب مهندسی شده بود، اما از خلال آنها روشن می‌شد که سیاست‌های هر دو جناح طبقه حاکمه ترکیه توسط اوضاعی که در جهان و منطقه در جریان است، شکل می‌گیرد و بر حسب مختصات این اوضاع فکر می‌کنند. جنگ در اوکراین، فاکتور مهمی است که از هند تا آفریقای جنوبی، حکومت‌ها را ملزم به سمت‌گیری می‌کند و حتا در کشوری مانند آلمان، طبقه حاکمه را شقه شقه می‌کند. این‌ها واقعیت‌های کلان جهانی است که عرصه سیاسی در هر کشور خاص را شکل می‌دهد.

آمریکا و اروپا در انتخابات ترکیه

امپریالیست‌های آمریکا و اروپا به شدت مایل به کنار رفتن اردوغان هستند. اردوغان از این واقعیت، برای محکم کردن پایه‌هایش که به علت شرایط اقتصادی و فساد به شدت از او ناراضی‌اند استفاده می‌کند. تضاد میان بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم، در چند دهه گذشته دنیامیک مهمی در شکل دادن به روندهای خاورمیانه بوده است. هرچند که این تضاد، امروز تابع تضادهای بزرگ جهان (مشخصاً، تنش و رقابت میان قطب‌های بزرگ امپریالیستی به ریاست آمریکا و چین) است و در آن چارچوب بروز می‌یابد، اما هنوز از عوامل شکل دهنده افکار قشرهای سنتی ترکیه اعم از کارگر و متخصص و سرمایه‌دار هست.

امپریالیسم آمریکا از یک طرف، اردوغان را نمی‌خواهد اما از طرف دیگر در آشوبی که در جهان و منطقه حاکم است، نمی‌داند بعد از اردوغان، ترکیه چه خواهد شد. برای قدرت‌های امپریالیستی، روشن است که قلیچدار و اپوزیسیونِ چهل تکه وی، هرگز قادر به اداره کشور نخواهد بود. یکی از نشانه‌هایش آن است که قلیچدار اوغلو، «یک شبه» به گرگ‌های خاکستری نزدیک شد تا در دور دوم آرای نامزد انتخاباتی سینان اوغان را از آن خود کند. این در حالی است که حداقل ده درصد از آرای خود را مدیون حمایت حزب دموکراتیک خلق‌ها (د.پ.ه) است که گرگ‌های خاکستری، آن را «تروریست» خطاب می‌کنند. اما سینان اوغان به تبعیت از حزب اصلی نفوفاشیست‌های ترکیه (حزب حرکت ملی) از اردوغان حمایت کرد و به این ترتیب، موقعیت اردوغان به عنون «پدر خوانده» و چتر اتحاد میان فاشیست‌های اسلام‌گرا و فاشیست‌های ملت‌گرای گرگ خاکستری تثبیت شد. شکل‌گیری این نوع ائتلاف‌ها و اتحادها نشانه اوضاع اکستریم است. ترکیه هم مانند ایران بر سر دوراهی آینده‌ای واقعا وحشتناک تر یا حقیقتاً رهایی‌بخش به واسطه انقلاب ایستاده است. اما روند عمده در میان همه نیروهای مترقی و چپ، دنباله‌روی از وضع موجود است. هیچ نیرویی در میان اپوزیسیون انتخاباتی و غیر انتخاباتی، یک خوانش علمی از وضعیت موجود ندارد. برای دیدن واقعیت‌های موجود باید چارچوب فکری رایج تغییر کند. تفکرات نیروهای چپی که می‌خواهند رادیکال باشد اما با لنز تولید شده توسط بورژوازی، به دنیا نگاه می‌کنند، بسیار مضر و ضامن شکست در حرکت برای هرگونه تغییر است. این وضعیت ایدئولوژیکی است که انواع شرایط عینی و ذهنی آن را به وجود آورده است.

میلیون‌ها نفر از قشر فقیر و محروم با وجود نارضایتی شدید، به اردوغان رأی دادند. آنان چگونه فکر کردند که اینطور رأی دادند؟ حتا آن دسته از چپ‌ها و «مارکسیست»‌هایی که در انتخابات شرکت نکردند، به این مساله نمی‌پردازند و برایشان چالش محسوب نمی‌شود. آنها با واقعیت‌های بزرگ جهانی که هیئت حاکمه ترکیه را شکل می‌دهد کاری ندارند. ژست‌های «رادیکال» تهی از جواب به چالش‌های جدی، بیهوده است. زیرا واقعیت اوضاع و وجود بالقوه یک راه دیگر را نمی‌تواند تشخیص داده و به مردمی که به شدت نیازمند دیدن آن هستند، نشان دهد. دیدن واقعیت اوضاع نیازمند روش و رویکرد علمی است. این کاری نیست که با شماره و تعداد زیاد حل شود. بلکه نیازمند خط فکری صحیح و عده کمی است که مجهز به آن خط فکری باشند.

مردم ترکیه هم مانند مردم همه کشورهای دنیا، نیاز دارند که انقلابی بشوند. اما موانع غریبی در مقابلشان است. نیروهای مترقی و چپ که در میدان هستند به علت توهماتشان، بخشی از این موانع اند. در ایران، ما سال‌ها شاهد فریب و خودفریبی نیروهای به اصطلاح «چپ» و مترقی‌ای بودیم که در انتخابات‌های جمهوری اسلامی برای جناح «اصلاح طلب» یقه میدراندند و به فریب مردم همت می‌گماشتند. این نیروها، تصویر گاوی را تداعی می‌کنند که حلقه بر بینی‌اش انداخته‌اند تا به هر سو که لازم است بکشند. در کارزار انتخاباتی ترکیه میان دو قطبی که هر یک به شکلی نیروهای فاشیست هستند، با عملکرد مشابهی از سوی نیروهای غیر حکومتی روبرو بودیم. این نیروها در همه کشورها هستند و نقش آنها حتا بدون این که بخواهند یا بدانند، این است که میان مردم و رژیم‌های ارتجاعی پُل بزنند و در نهایت مردم را ناامید و خسته و سرخورده کنند. این که چرا، با وجود تجربه‌های مکرر و آشکار شدن نقش انتخابات در مشروعیت دادن به حکومت‌های ارتجاعی، این نیروها درس نمی‌گیرند و بازهم بازیچه طبقه حاکمه می‌شوند، معمای است که مارکس حل کرد و گفت، روشنفکر دموکرات و دکاندار در زندگی معمولی از زمین تا آسمان با یکدیگر تفاوت دارند؛ اما در داشتن پیش‌انگاره‌ها و افق تنگ در دیدن واقعیت‌ها یکسان هستند. اپوزیسیون دموکرات از هر رنگی که باشد هرگز قادر

نیست ساختارهای واقعیت و مشخصاً ماهیت و کارکرد دولت را درک کند. این نقطه ضعفی است که نمایندگان طبقه بورژوازی همواره از آن بهره می گیرند و خرده بورژوازی دموکرات را رهبری میکنند. این معضل همیشگی خرده بورژوازی دموکرات است اما در برهه کنونی که تضاد میان بنیادگرایی اسلامی و امپریالیست‌های غربی نقش مهمی در شکل دادن به روندهای خاورمیانه بازی می کند، شکل خاصی گرفته است. این‌ها کورکورانه وارد این نزاع شده و سمت یک طرف را گرفته‌اند، در حالی که باعث تقویت نفوذ فکری هر دو طرف در میان توده های مردم می شوند که پیامدش آن است که مردم به سربازان یکی از دو طرف تبدیل شوند.

هیچ بازگشتی در کار نیست! آینده را باید ساخت

هریک از نامزدهای انتخابات ترکیه بر صندلی ریاست جمهوری بنشینند، در اصل قضیه که ترکیه همراه با تمام دنیا، به سمت وحشتناکی می‌رود تغییری نخواهد داد. ترکیه به دوره قبل از اردوغان یا به قول اپوزیسیون به قبل از «استبداد فردی» باز نمی‌گردد. اوضاع خاص جهان در لحظه کنونی، فضا و امکان چنین چیزی را نمی‌دهد. ترکیه هم مانند ایران و تمام دنیا دستخوش تغییر رادیکال خواهد شد. این که این تغییر رادیکال انقلابی خواهد بود یا ارتجاعی وابسته به ما کمونیست‌های انقلابی و نیروهای مترقی است. این یک واقعیت عینی و قابل راستی آزمایشی علمی است. اوضاع متلاطم کنونی جهان، مربوط به آن است که سیستم سرمایه‌داری امپریالیسم در حال چهار شقه شدن است، اما به خودی خود نمی‌میرد و در این گیر و دار زندگی را برای میلیاردها انسان کره زمین و خود کره زمین وحشتناک‌تر از پیش می‌کند. این اوضاع، ضرورت دخالت‌گری انقلابی را عاجل‌تر از هر زمان می‌کند.

در چند دهه گذشته، جریان‌های سابقاً کمونیست انقلابی و چپ در ترکیه، به تدریج و گاه به طور جهش وار به ورطه رفرمیسم و تن دادن به چارچوب نظام طبقاتی و سیاسی موجود و یاری رساندن به روند مشروعیت بخشی به دولت جمهوری ترکیه افتاده‌اند که شرایط برای عروج یک جنبش کمونیستی بر مبنای کمونیسم نوین را بسیار سخت کرده است. با این وجود، به خاطر مردم ستم‌دیده ترکیه و تمام خاورمیانه و جهان، نباید تسلیم شرایط شد. اوضاع کنونی، به واقع پتانسیل‌های مهمی را برای تغییر اوضاع و باز کردن مسیر جنبشی برای یک انقلاب واقعی در ترکیه فراهم می‌کند.

باب آواکیان در «آینده‌ای وحشتناک یا حقیقت‌رهای بخش» می‌پرسد: شرایط ضروری برای یک انقلاب چیستند؟ و سه فاکتور به هم پیوسته را تشریح می‌کند: «۱- وجود بحرانی در جامعه و حکومت چنان عمیق و چنان مختل‌کننده «روند معمول امور» که کسانی که برای مدت مدیدی بر ما حکومت کرده‌اند، دیگر نتوانند به سیاق «معمول»، آن طور که مردم را عادت به پذیرش آن داده بودند، حکومت کنند. ۲- وجود مردم انقلابی که شمارشان به میلیون‌ها نفر می‌رسد، در حالی که «وفاداری» شان به سیستم درهم شکسته شده است، و عزم شان به جنگ برای یک جامعه عادلانه بزرگتر از ترسشان از سرکوب قهرآمیز سیستم است. ۳- وجود یک نیروی انقلابی سازمان یافته - متشکل از شمار در حال ازدیاد از میان توده‌های تحت ستم ولی همچنین از میان بخش‌های دیگر جامعه - نیرویی که در زمینه تدارک و اجرای انقلاب متکی بر علمی‌ترین رویکرد است و به طور سیستماتیک در تلاش است که آن را به کار ببرد و به طور روزافزونی چشم توده‌های مردم به این نیرو است که آنان را در به وجود آوردن این تغییر رادیکال که به اضطرار مورد نیاز است، رهبری کند.» و تاکید می‌کند، آن چه به طور عاجل مورد نیاز و ممکن است و باید به طور خستگی ناپذیر و فعالانه برایش کار کرد تا واقعا یک محصول مثبت از درون این وضعیت بیرون بیاید، این است که یک **صف آرای اساساً متفاوت** شکل بگیرد: یک **تجدید قطب بندی** لازم است که مساعد به حال انقلاب و به میدان آوردن نیروی ضروری برای **انقلاب** باشد - برای یک انقلاب واقعی جهت سرنگون کردن این سیستم و ایجاد یک سیستم بنیاداً متفاوت و بسیار بهتر.»

آن چه در میان این سه عامل تعیین کننده است «وجود مردم انقلابی» است. مردم، انقلابی زاده نمی‌شوند بلکه انقلابی می‌شوند! در دهه ۱۹۷۰ زنده یاد رفیق ابراهیم کاپاکایا، با وجود آنکه یارانش از انگشتان دست تجاوز نمی‌کردند، خدمت عظیمی به تغییر افکار مردم و باز کردن راه برای شکل‌گیری جنبش نوین کمونیستی ترکیه کرد. امروز، تعداد کمی از مبارزین صادق و شجاع با درک و به کار بستن کمونیسم نوین، بر بستر آشوب در نظام جهانی، می‌توانند تغییرات شگرفی در صحنه سیاسی ترکیه ایجاد کنند.

آدرس‌های ما:

www.cpimlm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpimlmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm1380

مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر جمهوری اعدامی!

پس از اعدام مجید کاظمی، صالح میرهاشمی و سعید یعقوبی، شامگاه جمعه ۲۹ اردیبهشت در اصفهان، همدان، هرمزگان، بندرعباس، اهواز، قزوین، ساری، رشت، تبریز، سنندج، مهاباد، کرمانشاه، خراسان رضوی، کرج و تهران (ستارخان، صادقیه، شهرک اکباتان، شهرک آپادانا، پونک و ...) بار دیگر شعارهای خیزش ژینا طنین انداخت: مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر جمهوری اعدامی، مرگ بر خامنه ای، مرگ بر دیکتاتور، قسم به سربداران ایستاده ایم تا پایان، ... هم زمان خانواده‌های زندانیان عادی در کرج در مقابل زندان قزل حصار تجمع کردند که با ضرب و شتم و تیراندازی نیروهای امنیتی/انتظامی زخمی شدند. در زاهدان، پس از سخنرانی مولوی عبدالحمید، مردم با پلاکاردهای ضد اعدام و شعار «مرگ بر جمهوری اعدامی» به خیابان آمدند. روز ۳۰ اردیبهشت دانشجویان دانشگاه‌های زنجان و شهید بهشتی در اعتراض به این اعدام‌ها تجمع کردند و شعار دادند. همچنین دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی روز ۳۰ اردیبهشت در اتحاد با فراخوان سایر دانشگاه‌های کشور لباس عزا بر تن کرده و در اعتراض به اعدام‌ها تجمع کردند. نیروهای حراست به دانشجویان حمله ور شده و آنان را مورد ضرب و شتم شدید قرار دادند. در طی این درگیری رئیس حراست این دانشگاه (حضرتی) با فریاد سعی در تهدید دانشجویان به قصد پراکنده کردن آنان را داشت اما دانشجویان با فریاد زن، زندگی، آزادی مقابله کردند. در خبری دیگر اکانت توئیتری رسمی سندیکای کارگران شرکت واحد نوشت: «طبقه کارگر و سندیکاها و دیگر تشکلات کارگری با تمام اشکال اعدام مخالف هستند و لغو مجازات اعدام از خواسته‌های تمامی افراد، تشکیلات و گروه‌های کارگری بوده و هست و بر همگان است مه یکصدا چنین احکام ظالمانه‌ای را محکوم کنند و در برابر آن بایستند.»

در هفته‌های پیش از این، شاهد موج گسترده‌ای از صدور و اجرای احکام اعدام بوده ایم. در این مدت دست کم حدود ۷۰ نفر اعدام شدند که بیش از نیمی از آنها، زندانیان بلوچ بودند. سرکوب مهاجران افغانستانی در سکوت ترسناکی پیش می‌رود. نعیم هاشم قتالی و محمد رامز رشیدی، دو کارگر افغانستانی از آن جمله‌اند که در پرونده شاهر چراغ به اعدام محکوم شده‌اند، در حالی که هیچ سندی برای این اتهام وجود ندارد جز اعترافات اجباری زیر شکنجه.

طبق گزارش عفو بین الملل در سال ۲۰۲۲ دست کم ۸۸۳ نفر در جهان اعدام شدند که ۵۳ درصد از سال ۲۰۲۱ بیشتر است. دلیل این جهش هولناک سیاست کشتار در جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی است. آمار اعدام در این سال در ایران ۸۳ درصد افزایش داشته و در عربستان سه برابر شده. ایران با اعدام ۵۷۶ نفر مسئول ۶۵ درصد کل اعدام‌های جهان است. (مصاحبه رها بحرینی با ایران اینترنشنال)

از مواردی که باعث خشم گسترده مردم شد و بازتاب زیادی در عرصه جهانی داشت اعدام یوسف مهرداد و صدرالله فاضلی زارع در روز ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۲ بود. یوسف، اهل اردبیل و صدرالله اهل دهدشت استان کهگیلویه و بویراحمد بود. آنها به اتهام «سب النبی» (دشنام به پیامبر) و «قذف مادر پیامبر اسلام» (متهم کردن مادر پیامبر به زنا) و «ارتداد فطری» (برگشتن مسلمان زاده از اسلام) در زندان اراک اعدام شدند. قوه قضاییه آنها را متهم به «همکاری گسترده در اسلام ستیزی و هتاکی به مقدسات» کرده بود.

جمهوری اسلامی برای کنترل جامعه و حفظ خود، بر دامنه قتل‌های سیاسی اش افزوده است تا جو ارباب را در جامعه بالا نگاه دارد، با این امید که مردم را خسته و زخمی و مایوس کند. در این میان، بلوچستان و کردستان و خوزستان بیشترین «سهم» از این سرکوب را داشتند. تاکنون صدها نفر از فعالین سیاسی و فرهنگی و عقیدتی بلوچ، عرب و کرد به اتهامات واهی دستگیر و اعدام شده‌اند. این سرکوب و جنایت‌ها، بخشی از ستم مضاعف، نظام مند و مداومی است که طبقات حاکم بر ایران از زمان شکلگیری دولت مرکزگرای پهلوی و سپس در نظام جمهوری اسلامی بر ملل غیر فارس ساکن این جغرافیا اعمال کرده‌اند.

واکنش مردم در تهران و کرج و اصفهان و شیراز نسبت به اعدام جوانان بلوچ و عرب و کرد و به ویژه، مهاجرین افغانستانی کافی نبوده است. هر بار که جمهوری اسلامی دستش را به خون مردم آلوده می‌کند باید خیابان‌ها بلرزد و خواب از چشمان خامنه‌ای ربوده شود. علاوه بر این، باید در مقابل ایدئولوژی منحن ناسیونالیسم عظمت طلبانه ایرانی علیه مردم عرب و کرد و بلوچ و افغانستانی‌مان بایستیم و نگذاریم در قتل جوانان ملل تحت ستم، اتحاد کثیف بین دستگاه اعدام جمهوری اسلامی و سلطنت طلب‌ها شکل بگیرد. این وظیفه دانشجویان، روشنفکران، فعالین کارگری، فعالین جنبش زنان و روزنامه نگاران شرافتمند است که صدای رسای همه زندانیان سیاسی باشند. آگاهی رسانی در مورد اعدام و حساس کردن جامعه به این موضوع بسیار مهم و حیاتی است. فقط با اعتراضات میلیونی می‌توان ماشین سرکوب و اعدام سیستماتیک جمهوری اسلامی را به عقب راند. ضرورت مبارزه برای آزادی فوری زندانیان سیاسی و لغو اعدام را باید تبدیل به خواست عمومی کرد. ماشین سرکوب فاشیستی و امنیتی جمهوری اسلامی را باید متوقف کرد.

گزارشی از برنامه ضرورت مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی در اتاق کلاب‌هاوس

در تاریخ ۶ ماه مه برنامه‌ای تحت عنوان «ضرورت مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی» با همکاری «قفس را بسوزان، رها کن پرنده‌ها» و حامیان «کارزار اضطراری بین المللی برای آزادی فوری زندانیان سیاسی» در کلاب‌هاوس برگزار شد. مهمان این برنامه سمیه کارگرزندان سیاسی سابق بود. سمیه در مهرماه ۱۳۹۹ (درست پیش از اولین سالگرد آبان ۹۸) به اتهام تاسیس و اداره کلکتیو زنان عصیان و فعالیت برای حزب کمونیست ایران (م.ل.م) دستگیر شد و هم پرونده‌ای با ناهید تقوی، مهران رئوف و بهاره سلیمانی بود. وی به مدت چندماه در انفرادی دو الف اوین بود و سپس به زندان قرچک منتقل شد. در نهایت، در نتیجه فعالیت شدید و کلایش و اثبات عدم تحمل حبس به علت بیماری حاد پرونده‌اش بسته و آزاد شد. در زیر گزیده‌ای از سخنرانی سمیه کارگر که برای انتشار ویرایش شده است می‌خوانید.

سمیه سخنرانی خود را اینطور شروع کرد:

برنامه امروز را باید با یاد جان‌های عزیز بلوچ شروع کنیم که به تازگی اعدام شدند. تنها یاد کردن کافی نیست و باید همه ما به هر شکلی که می‌توانیم به این روند جنایتکارانه اعتراض کنیم. جمهوری اسلامی سعی دارد با تحمیل چنین هزینه‌هایی بر ما، فضای خفقان بیشتر ایجاد کند و ما باید به اشکال مختلف، این اقدام را برای رژیم پر هزینه کنیم. و نشان دهیم که کشتن جوانان بلوچ و مردم ما در نقاط دیگر، کم هزینه نیست. جمهوری اسلامی به این شکل دارد از مردم مبارز بلوچستان به خاطر شجاعتشان انتقام می‌گیرد.

این کشتارها ادامه همان روند کشتار و سرکوبی هستند که جمهوری اسلامی در جریان جنبش ژینا در بلوچستان پیش برد. در دو هفته اول خیزش سراسری برای سرنگونی جمهوری اسلامی، در بلوچستان دست کم صد نفر به دست نیروهای نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی به قتل رسیدند که نیمی از جان باختگان خیزش سراسری بود. گویی، اوباش نظامی خامنه‌ای در بلوچستان، پیشاپیش انگشت بر ماشه داشتند!

برای جمهوری اسلامی، بلوچستان منطقه «فوق امنیتی» است. نه صرفاً به علت این که منطقه‌ای مرزی است. بلکه، به این خاطر که، اکنون این منطقه از گذرگاه‌های کلیدی قطار اقتصادی چین است و دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی مصمم است بلوچستان را «امن» کند تا قطار مافوق استثمار امپریالیسم چین به سلامت از آن گذر کند. این ماموریت کثیف، از الزامات سیاست «چرخش به شرق» خامنه‌ای یا به زبان روشن‌تر، تبعیت وی از امپریالیست‌های تازه پای چین است.

همین اعدام‌های روزها و هفته‌ها و ماه‌های اخیر به خوبی نشان می‌دهد با چه چیزی و با چه شرایطی رو به رو هستیم. و در چنین شرایطی به اهمیت مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی بپردازیم.

این نکته را هم بگویم که خط مستقیمی کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ را به کشتارهای دی ۹۶ و آبان ۹۸ و به اعدام‌ها و سرکوب زندانیان سیاسی در وضعیت فعلی متصل می‌کند. جمهوری اسلامی دستگاه سرکوب شاه را به ارث برد و قوانین شریعت و حاکم شرع را به آن اضافه کرد. همانطور که در «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران» می‌گوید، ترکیب جلا-روحانی را کامل کرد. ابعاد وحشتناک دستگاه امنیتی بیشتر شد. چون براساس قوانین شریعت، بازجو-شکنجه‌گر و تمام دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی خود را مامورین «خدا» می‌دانند و برای خود مسئولیت الهی قائل هستند و شکنجه و کشتار مخالفین خود را بر اساس مبانی شریعت موجه جلوه می‌دهند.

در این بستر، مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، نه فقط مبارزه برای آزادی افراد در بند بلکه مبارزه برای رهایی و آزادی جامعه به گروگان گرفته شده توسط جمهوری اسلامی است.

اما با وجود دستگیری‌ها و اعدام‌های گسترده زندانیان سیاسی که در جریان خیزش ژینا دستگیر شدند، هنوز مبارزه برای آزادی فوری و بی‌قید و شرط زندانیان سیاسی بسیار کم و کم‌رنگ است. مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی اگر تبدیل به یک جنبش اجتماعی شود، می‌تواند بزرگ‌ترین جنبش اجتماعی ایران باشد. چون همه می‌دانیم که چه طیف گسترده‌ای از زندانیان و خانواده‌ها و اطرافیان‌شان را در بر می‌گیرد.

رویکرد ما نسبت به جنبش و اشکال مختلف عدالت و دادخواهی «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم» است و باید اعلام کنیم که شعار «می‌بخشیم ولی فراموش نمی‌کنیم» که از سوی جریان راست-سلطنت طلب اپوزیسیون طرح می‌شود، زمینه‌چینی برای ادامه سرکوب و کشتار است.

علاوه بر این، جنبش «آزادی فوری و بی‌قید و شرط زندانیان سیاسی» زمینه و پتانسیل این را دارد که به یک میدان مبارزه انترناسیونالیستی گسترده تبدیل بشود؛ علیه سیستمی که در سطح جهانی و به طور سیستماتیک به دستگاه سرکوب و زندان نیاز دارد تا صدای مخالفان را خاموش کند. نگاه کنید به وضعیت سیاهان در آمریکا، عرب‌ها در اسرائیل، اقلیت اویغور در چین، مخالفان در روسیه، معترضان در پاریس و...

آزادی فوری زندانیان سیاسی باید به یک موضوع مهم اجتماعی نه فقط در ایران بلکه در تمام دنیا تبدیل شود. تجربه جنبش ژینا به ما نشان داد که فریاد زدن و مبارزه کردن می‌تواند توجه مردم دنیا و حمایتشان را جلب کند. باید از مرزها بگذریم و از تمام کسانی که دنیای بهتری می‌خواهند بخواهیم از ایستادگی مردم ایران در برابر ستم و سرکوب حمایت کنند. نقطه اتکای ما در این مسیر «مردم» در سراسر دنیاست.

راه مقابله با فضای هراسی که جمهوری اسلامی قصد حاکم کردنش بر جامعه را دارد اتحاد بین قشرهای مختلف توده‌ها، جنبش‌ها و خواست‌های اجتماعی است. خواست و ضرورت وحدت بین جنبش‌ها و خواست‌های اجتماعی، یک خواست دل‌خواهی نیست. این وحدت پایه مادی دارد: فقر، قوانین شریعت، استبداد سیاسی، حجاب اجباری و ستم برزن، جنگ‌های ارتجاعی در منطقه، ستمگری ملی و نابودی محیط زیست، ستون‌هایی هستند که بنای این دولت سرمایه‌دار-دین‌مدار بر آن‌ها استوار است. موجودیت این حکومت با تضادهای فوق در هم تافته شده است. بنابراین تمامی این تضادها برخاسته از وجود یک واقعیت است و همگی‌شان در ارتباط با یکدیگر قرار دارند.

هیچ جنبش اجتماعی‌ای نمی‌تواند و نباید محدود به مطالبات «درونی» خود باشد. به‌ویژه در شرایط کنونی، اتحاد گامی ضروری در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و اتحاد حول «آزادی فوری و بی‌قید و شرط زندانیان سیاسی» گام مهمی است.

ما کمونیست‌های انقلابی، این مبارزات را به صورت مبارزاتی در خود پیش نمی‌بریم. برای ما به طور علمی روشن است که محو‌نهایی ستم‌هایی که مردم ما به صورت‌های مختلف از آن‌ها در رنج هستند، به‌صرف سرنگونی جمهوری اسلامی محقق نخواهد شد. زوال و محو‌نهایی آن‌ها در گرو پیروزی انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین است. سرنگونی جمهوری اسلامی تنها اولین گام است و برای این که «اولین گام» باشد، این مسیر را باید طوری بسازیم که به هدف محو‌نهایی هر گونه ستم و استثمار در ایران و در کل کره زمین برسد.

پس از سخنرانی سمیه نوبت به بخش پرسش و پاسخ شد. در این بخش از برنامه سولات و نظراتی مطرح شد که در دوسطح بودند. نظر و دیدگاهی که معتقد بود در کنار مبارزات ما برای آزادی زندانیان سیاسی و لغو اعدام، باید به دولت‌ها و کشورهای غربی نیز اتکا کرد و از آنها درخواست کمک

و حمایت کرد زیرا فشار افکار عمومی بر روی دولتها تاثیر دارد و دولتها تغییر موضع می دهند. دیدگاه دیگر معتقد بود، «چون زندانیان سیاسی جایگاه طبقاتی متفاوتی با افکار و نظرات متفاوت، باید تفکیک قائل شد و نباید از زندانیانی با افکار بورژوائی و لیبرالی دفاع کرد. آنها مدافعین خود را دارند. ما باید فقط از زندانیان سیاسی انقلابی و رادیکال حمایت کنیم.» میان این نظرات، جدل خوبی شکل گرفت. به نظر من هر دوی این دیدگاهها اشتباه هستند و به درستی مورد نقد قرار گرفتند. و یکی از حاضران گفت: دولتها بر اساس منافع خود عمل می کنند و ما مردم دنیا منافع مشترک خود را داریم. تاکید ما بر موضع ضد امپریالیستی و مشخصا تاکید بر این است که هیچ یک از دولتهای جهان دوست ما در این مبارزه مهم نمی باشند و ما اجازه نمی دهیم ضرورت مبارزه با جمهوری اسلامی و سرنگون کردن آن ما را در کنار دولتهای امپریالیستی قرار دهد که برای مقاصد جهانی خود از مبارزات ما سوء استفاده کنند. به جمهوری اسلامی نیز اجازه نمی دهیم جنایات هایش را تحت عنوان ضدیت با آمریکا بپوشاند. این دو نظام پوسیده هستند که متعلق به گذشته هستند و هر گونه همراهی با هر یک موجب تقویت هر دو قدرت منسوخ می شود. رفیق دیگری هم گفت: ما وقتی از «زندانی سیاسی» صحبت می کنیم منظورمان همه کسانی است که توسط جمهوری اسلامی دستگیر و محکوم شده اند، فارغ از این که دارای چه عقیده و مرامی هستند و آیا ما با آنها موافقیم یا مخالف. **این صحیح ترین سیاست مقابله با دستگاه جنایتکاری است که اصولا موجودیتش غیر موجه است و باید سرنگون شود.** قدم اول در این فعالیت، رساندن صدای زندانیان سیاسی ایران به هر طریق ممکن و در اتحاد با دیگر انجمنها و کانونهای دفاع از زندانیان سیاسی است و درگیر کردن گروه مهمی از مردم تاثیرگذار در سطح داخل ایران و در سطح جهانی است.

پیام ما از داخل و خارج کشور به مردم همه کشورها این است: ما مردم ایران با مردم جهان، منافع مشترک داریم و به عنوان بخشی از رسیدن به دنیای بهتر و رهایی بشریت، لازم است که برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران با هم متحد شویم و فریاد «آزادی فوری و بی قید و شرط زندانیان سیاسی ایران» را تبدیل به یک پژواک قدرتمند در سراسر جهان کنیم. جمهوری اسلامی با سرکوب مبارزان و زندانی کردن آنها نه تنها در پی عقب راندن مبارزات جاری است، بلکه می خواهد با دامن زدن به ترس جلوی مبارزات آینده را هم بگیرد. می خواهد این پیام را بدهد که عاقبت این شجاعت مرگ است! اما تاریخ معاصر ایران یک چیز را به وضوح نشان داده و آن هم روحیه قهرمانانه و سرکوب ناشدنی نسل های پی در پی مردم در برابر رژیم های ستمکار است. و ما عزم خود را جزم کرده ایم و زندگی معنای دیگری ندارد: «یا ما سر خصم بکوبیم به سنگ، یا او سر ما به دار سازد آونگ!» مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، گامی در راه سرنگونی جمهوری اسلامی است.

۲۰۲۳/۱ یکی از فعالین کارزار قفس را بسوزان

ضمیمه

قوه قضاییه جمهوری اسلامی، بیان فشرده خصلت فاشیستی آن

گزیده ای از فصل دوم «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران»، ۱۳۹۶

در سال ۱۳۵۷ نیروهای سیاسی اسلام گرا که طیفی از گروه های مختلف را تشکیل می دادند، تحت رهبری خمینی انسجام یافته و توانستند با برنامه «حکومت اسلامی»، رهبری خود را بر مبارزات ضد سلطنتی توده های مردم تحمیل کرده و انقلابی که در حال زایش بود را به یک ضد انقلاب دینی تبدیل کنند. رژیم جمهوری اسلامی جانشین رژیم سلطنتی شد و دولت سرمایه داری وابسته به امپریالیسم را در شکلی جدید و تحت رژیم جدید بازسازی کرد و تداوم بخشید. به قدرت رسیدن یک رژیم دینی بر اساس سرکوب انقلاب مردم ایران و با تکیه بر وعده های عوام فریبانه به قشرهای محروم جامعه که قربانیان توسعه اقتصادی امپریالیستی بودند، یک رویداد مهلک برای جامعه ایران بود. این رژیم دینی-فاشیستی همواره با دیکتاتوری بیرحمانه جامعه را اداره کرده است.

در این جابجایی قدرت که «انقلاب اسلامی» خوانده شد، سرمایه داران بزرگ پیشین قدرت را از کف دادند و اسلام گرایانی که قدرت را گرفته بودند، کل طبقه سرمایه داران بزرگ را در چارچوبی جدید، تجدید سازماندهی کردند.

دولت دینی روابط خود با نیمی از جامعه (زنان) را بر شریعت استوار کرد و رابطه ارباب-بنده را میان مردان و زنان جامعه قانونی کرد. ستمگری ملی که از زمان رضا شاه یکی از ارکان دولت در ایران بوده است، کماکان ادامه یافت و تبعیض مذهبی نیز بر آن افزوده شد. سرکوب هرگونه مخالفت سیاسی، سرکوب آزادی بیان و قلم و هنر ابعاد بی سابقه یافت. تبلیغ و ترویج تفکرات خارج از گفتمان تعیین شده توسط شریعت و قانون رژیم حاکم و در ضدیت با آن، با خطرات جانی همراه شد. شوراها، کارگری، اتحادیه های دهقانی، شوراها، کارمندان و کارکنان موسسات گوناگون، کانونها و نهادهای نویسندگان و هنرمندان و به طور کل هر نوع نهاد مدنی غیر دولتی سرکوب شدند تا نظم سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی تثبیت شد. جنبش های دهقانی که برای تقسیم اراضی ملاکین بزرگ در ترکمن صحرا، کردستان، فارس و دیگر نقاط کشور برخاسته بودند، به خون کشیده شدند. حکام شرع و بازجویان و قاضیان و روسای دادگاهها در صدور حکم اعدام و گرفتن فتوای مرگ از آیت الله ها و دست انداختن بر روی منابع اقتصادی با یکدیگر به رقابت برخاستند. در همان چند سال نخست روی کار آمدن جمهوری اسلامی، دهها هزار معلم، استاد و کارمند به دلایل عقیدتی و فکری تصفیه و بازخرید شدند. دهها هزار دانشجو به همین علت از تحصیل محروم شده و فقط کسانی حق ورود به



دانشگاه داشتند که از فیلترهای تفتیش عقاید گذشتند. هزاران نفر از زندانیان سیاسی کمونیست، انقلابی و دیگر مخالفین حکومت در دهه شصت در زندان‌ها به قتل رسیدند.

نظام سیاسی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی

رژیم جمهوری اسلامی، یک رژیم دینمدار (تئوکراتیک) است. رژیمی که در آن حاکمیت یک مذهب خاص، قوانین را تعیین می‌کند. در این رژیم، منبع قانون نه عقل بشر که «وحی الهی» است و روحانیت شیعه، وظیفه تفسیر آن را بر عهده دارد. ادغام دین و دولت، به معنای سرکوب آزادی‌های فردی، اندیشه علمی، تبدیل مردسالاری به یک امر مقدس الهی و تقویت پدرسالاری، سرکوب هنر به ویژه موسیقی و آواز و رقص، سرکوب ادبیات و افکار و گفتمان سکولار و تفکر انتقادی است.

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذهب شیعه اثنی عشری، مذهب رسمی حاکم بر ایران و غیرقابل تغییر است. قانون اساسی، مردم را بر پایه جنسیت، هویت دینی و مذهبی و مرامی، به بخش‌های مختلف با حقوق و امتیازات متفاوت و نابرابر تقسیم می‌کند. «اخلاق» این حکومت وابسته به تبعیت زنان از نقش و رفتار اجتماعی است که اسلام و مذهب شیعه برایشان تعریف کرده است. طبق شریعت اسلام، رفتارهای جنسی ال.جی.بی.تی سزاوار مرگ است. طبق همین شریعت ورود بهایی‌ها به مراکز آموزشی و کسب و کار ممنوع است. علاوه بر روحانیت و منبرهای مساجد و نمازهای جمعه، تمامی تربیون‌های رسمی و غیررسمی حکومت،

رسانه‌ها، نظام آموزشی، تولیدات به اصطلاح فرهنگی و غیره، عمدتاً روابط و افکار فاشیستی دینی را در جامعه تبلیغ و ترویج می‌کنند. برگزاری نماز جمعه، ایجاد مقرهای فرماندهی نظامی و شکنجه‌گاه در مساجد، کارزارهای «زیارت» قبور امامان و امام زاده‌ها و کارزارهای برگزاری مناسک و آیین‌های دینی شیعه، بخشی از دستگاه «فکرسازی» و عمومی کردن نظام ارزشی و باورهای جمهوری اسلامی و تبدیل کردن مردم به سربازان حاکمیت‌شان است.

حکومت دینمدار بیش از هر بخش دیگری، در قوه قضائیه جمهوری اسلامی و نظام کیفری آن متجلی می‌شود. بخشی از قوانین کیفری جمهوری اسلامی به تبعیت از شریعت، قوانین مبتنی بر روابط قبیله‌ای در دوران صدر اسلام هستند. در آن جوامع، جنایت با جنایت پاسخ داده می‌شد و نظام قضایی جمهوری اسلامی نیز چنین است. کیفر یا مجازات جرم، قصاص، شکنجه، شلاق، سنگسار، قطع دست و اعدام است. از آن جا که در جمهوری اسلامی همه مردم در مقابل قانون برابر نیستند و نسبت به جنسیت، دین و مذهب ارزش گذاری شده‌اند، در نظام قضایی نیز برابر نیستند. در نتیجه مثلاً در معادله «دیه»، ارزش زن و پیروان ادیان دیگر، نصف مرد مسلمان است. در این جهانی، مجازات، عملی برای مرعوب کردن کل مردم و حربه‌ای برای سرکوب و تثبیت قدرت سیاسی و اقتصادی است. نمونه آن، اعدام‌های کردستان در ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی و در دهه ۶۰ و سال ۶۷ است که در مورد آخر، لغو احکام زندانیان سیاسی توسط «فتوا» و اعدام آن‌ها بدون تفهیم اتهام، بدون آیین‌های دادرسی، بدون حق درخواست تجدید نظر در حکم اعدام، بدون حق وکیل و صرفاً بر اساس «فتوای» خمینی جلاد صورت گرفت.

دستگاه نظامی-امنیتی ستون فقرات دولت

جمهوری اسلامی، دستگاه دولتی رژیم شاه، به ویژه دستگاه نظامی و امنیتی آن را در اختیار گرفت و قوای مسلح و امنیتی دیگری نیز بر آن افزود. رژیم در بدو امر برای تکمیل خود با تکیه بر نیروی نظامی سپاه پاسداران و ارتش، به لشکرکشی در اقصی نقاط کشور به ویژه کردستان دست زد و با گسترش بی وقفه دستگاه امنیتی، مخالفین خود را به طور مستمر حبس و شکنجه و اعدام کرد. نیروی شبه نظامی سراسری بسیج، یکی از بازوان اعمال سرکوب وسیع در شهرها، روستاها، ادارات، کارخانه‌جات، محلات، دانشگاه‌ها و غیره شد. علاوه بر وزارت اطلاعات، نهادهای امنیتی دیگر مانند اطلاعات سپاه نیز با کمک سرویس‌های امنیتی امپریالیستی (عمدتاً کشورهای اروپایی و روسیه و چین) به مدرن‌ترین ابزارها و شگردهای جاسوسی، شکنجه و ترور مسلح شده و آموزش دیدند. هم‌چنین واحدهای رزمی، جاسوسی و تروریستی فرا-مرزی مانند سپاه قدس، برای عملی کردن اهداف رژیم در خارج از کشور تاسیس و فعال شدند. جمهوری اسلامی در سرکوب امنیتی و به راه انداختن ترور و وحشت، از دادگاه‌های شرع و خودمختاری قضات شرع استفاده کرده و ترکیب ویژه‌ای از «جلاد-روحانی» را به وجود آورد.

این نظام قضایی بازتاب ماهیت ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی، ایدئولوژی و کل نظام اجتماعی آن است.

رضا پهلوی، با «شجاعت» به تحسین رژیم آپارتاید اسرائیل پرداخت!

کاوه میلانی

رسانه‌های طرفدار پهلوی با آب و تاب سفر او و همسرش به اسرائیل را با صفات «بی سابقه»، «شجاعانه» و «سنت شکن» گزارش کردند. رفتن آن‌ها برای عبادت کنار «دیوار ندبه» من را یاد صراحت زنده یاد صادق هدایت در مورد انواع حماقت و خرافه دینی انداخت: «یک مذهب با دیوار راز و نیاز می‌کند و مذهب دیگر به دیوار سنگ می‌زند. در اورشلیم دیواری هست باستانی که یهودیان اعتقاد دارند از بقایای کاخ حضرت سلیمان است و نام آن کتل است. هر سال هزاران نفر از یهودی و مسیحی به زیارت آن می‌روند، با آن راز و نیاز می‌کنند و در جرز آن عریضه می‌گذارند. در مکه دیواری هست که مسلمانان آن را جمره می‌نامند و اعتقاد دارند خانه شیطان درون آن است. و هر سال تعداد بیشماری از مسلمانان به آن سنگ می‌زنند. هر سال تعداد زیارت کنندگان کتل رو به فزون است و هر سال تعداد سنگ زندگان به جمره. هیچ خردمندی در جهان با دیوار راز و نیاز نمی‌کند و هیچ عاقلی به دیوار به خاطر نفرت سنگ نمی‌زند. تنها مذهب است که خرد را زائل کرده، که آدمی را وادار به عشق و تنفر از یک دیوار می‌کند. به راهی که اکثر مردم می‌روند بیشتر شک کن. مردم فقط تقلید کورکورانه می‌کنند. از متمایز بودن نترس. انگشت‌نما بودن بهتر از احمق بودن است.» (صادق هدایت)

اما رضا پهلوی به این حد از خرافه رضایت نداد و جعلیات مربوط به «منشور کوروش» را هم به آن اضافه کرد. لنین در جایی گفته است که حتا مرتجعین برای پیشبرد اهدافشان نیاز به آن دارند که مردم را دنباله روی خود کنند. ابزار نیروهای ارتجاعی جعل تاریخ و ساختن هویت قلابی برای برتر جلوه دادن بخشی از مردم نسبت به دیگران است. تمام این‌ها راه را برای آپارتاید، نژادپرستی و فاشیسم هموار می‌کند. فاشیست‌های آلمان از نژاد برتر آریایی می‌گفتند. صهیونیست‌ها از قوم برگزیده حرف می‌زنند. هندوها از خلوصیت هندو و گرگ‌های خاکستری ترکیه از برتری تورک‌ها و امپریالیست‌های آمریکایی از این که تمدن برگزیده و درخشان جهان اند.

مرتجعین، برای بسیج مردم از ابزار تحریف و دروغ استفاده می‌کنند. پس مخاطب این مقاله، کسانی که شیفته امپریالیست‌ها هستند، فاشیست‌های آریایی ضد کورد و تورک و عرب و بلوچ و افغانستانی و حتی مدعیان به اصطلاح «کمونیست» که اسرائیل را «تنها دموکراسی خاورمیانه» اعلام می‌کردند (از جمله منصور حکمت، رهبر وقت حزب کمونیست کارگری) هم نیستند. مخاطب این مقاله مردمی هستند که از ستم نظام سیاسی-ایدئولوژیک و اقتصادی-اجتماعی حاکم بر ایران به ستوه آمده‌اند اما در عین حال به طرز خطرناکی دچار خودفریبی هستند و فکر می‌کنند پروژه پهلوی، آینده بهتری را برایشان تولید خواهد کرد.

نکته اول:

منشور کوروش و افسانه‌های اطراف آن یک جعل تاریخی و دروغی آشکار است. بحث کوروش از زمان رضا شاه شروع شد. هدف وی ایجاد دولت مدرن مرکزگرا بود متناسب با نیاز سیستم امپریالیستی و ابزار او برای این کار ترویج ناسیونالیسم فارس به واسطه مجموعه‌ای از تحریف‌های تاریخی، تا احساسات ناسیونالیستی مردم را تقویت کند و آنها را حول برنامه خود بسیج کند.

رضا پهلوی این ادعای قلابی را تکرار کرد که کتیبه کوروش اولین بیانیه حقوق بشر است. اما واقعیت این است که مقوله حقوق بشر و حقوق انسانها مفاهیم و مقوله‌های سیاسی و ایدئولوژیک هستند که با شروع سیستم اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری توسط روشنفکران آن تولید و فرموله شد. در حالی که سیستم اقتصادی و اجتماعی دوران کوروش سیستم برده‌داری بود. ارزش‌ها و معیارهای تقسیم انسان‌ها هم در نهایت، برخاسته از آن نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بودند. این‌ها ادعا نیستند. بلکه واقعیت‌هایی هستند که دیرینه شناسان و جامعه‌شناسان به واسطه بررسی دقیق کتیبه‌ها، آثار هنری، ابزار کار، نوع اعتقادات و شکل دفن انسان‌ها و غیره کشف کرده‌اند.

کوروش که شخصیت مورد پرستش این مرتجعین ایرانی‌مهری آریامهری است، خود یک برده‌دار بود. وی همانند دیگر حکومت‌های برده‌دار آن زمان از اول تا آخر، مشغول جنگ و کشتار و کشورگشایی بود و مثل هر فاتح برده‌داری، مشغول جمع‌آوری غنیمت و اسیر گرفتن بود.

نکته دوم: موضوع یهودی‌ها و دولت اسرائیل

ستم به مردم معتقد به یهود قدمتی تاریخی دارد و اساسا ریشه در داستان‌های مذهبی در مورد خیانت یهودا در شام آخر به مسیح دارد. در مقطعی از تاریخ، مسیحیت تبدیل به دین امپراطورهای رم شد و به این ترتیب کلیسا با قدرت سیاسی ادغام شد. در این چارچوب، ستم و تحقیر مردم یهود، بخشی از فرهنگ مسیحیت شد و بسیاری از شغل‌ها برای یهودیان ممنوع شد. تاریخ آن مدون و مستند شده است.

نازی‌ها (حزب هیتلر به اسم ناسیونال-سوسیال به اختصار «نازی» خوانده می‌شود) در آلمان با استفاده از افسانه‌های قوم آریا و فرهنگ ضد یهودی مسیحیان، میلیون‌ها نفر از مردم آلمان را برای جنگ جهانی دوم که عمدتاً جنگ میان امپریالیست‌ها برای تقسیم جهان بود، بسیج کرده و به قتلگاه فرستادند و مردم یهود همراه با کمونیست‌ها و سوسیال دموکرات‌های درون حاکمیت امپریالیسم آلمان، جزو اولین قربانیان بودند.

وقتی که نازی‌ها از طریق انتخابات سال ۱۹۳۳ در آلمان به قدرت رسیدند، نفرت آنان از یهودیان پیشاپیش معلوم بود. در آن زمان، یهودیان کمتر از یک درصد جمعیت آلمان را تشکیل می‌دادند. نازی‌ها، کار خود را با سرکوب کمونیست‌ها آغاز کردند و بعد سراغ بقیه رفتند.



۲۱ مارس ۱۹۴۱ گتوی یهودیان در کراکف لهستان

حمله سربازان اسرائیلی به کودکان در الخلیل/حبرون

موج مهاجرت یهودیان از آلمان شروع شد. بسیاری از افراد موج اول یهودیان که سرعت از آلمان خارج می‌شدند، یهودیان چپ و کمونیست بودند. پس از این، نازی‌ها مخفیانه شروع به کشتن انسان‌های معلول کردند زیرا اینان را برای جامعه «نامناسب» تشخیص می‌دادند. کشتار مخفیانه معلولین آلمانی در واقع طرح آزمایشی برای ایجاد اردوگاه‌های مرگ در هشت سال بعد بود. جایی که ۱۱ میلیون نفر از یهودیان و دیگران در کوره‌های آدم سوزی سرمایه‌داری آلمان نازی جان باختند.

تشکیل دولت اسرائیل ربطی به دلجویی از یهودیان نداشت. بر عکس کشورهای امپریالیست «متفق» (بریتانیا، آمریکا، ...) از «راه حل نهائی» رژیم نازی که کشتار یهودیان بود به خوبی مطلع بودند اما آن را مخفی می‌کردند.

اساساً ایجاد این دولت نژاد پرست در ارتباط مستقیم بود با تجدید تقسیم جهان میان امپریالیست‌هایی که در جنگ با آلمان نازی و ایتالیای فاشیست و امپریالیسم ژاپن، پیروز شده بودند. پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیسم آمریکا به عنوان بزرگترین قدرت در نظام بین‌المللی ظاهر شد و خاورمیانه را به لحاظ وجود ذخایر نفت، موقعیت استراتژیک و جغرافیایی و مزایای بالقوه تجاری به عنوان منطقه‌ای دارای اهمیت حیاتی انتخاب کرد. آمریکا از طریق اعمال نفوذ خود، طرح تجزیه فلسطین را به صورت قطعنامه‌ای در سازمان ملل به تصویب رساند که به شناسایی دولت اسرائیل از جانب آمریکا منجر شد.

در مورد ساختار داخلی اسرائیل باید گفت، البته در آن دموکراسی هست اما فقط برای طبقه حاکمه و شهروندان اسرائیلی یهود. این دموکراسی از طریق اعمال سلطه خشونت‌بار بر فلسطینی‌ها و حتا عرب‌هایی که شهروند اسرائیل محسوب می‌شوند، تضمین می‌شود. سازمان عفو بین‌الملل بر مبنای فکت‌ها و با معیارهای «حقوق بین‌الملل»، اسرائیل را همانند رژیم آفریقای جنوبی سابق، یک رژیم آپارتاید خوانده است. به قول باب آواکیان، بدترین اتفاقی که برای یهودیان بعد از هولوکاست هیتلر رخ داد، تاسیس دولت اسرائیل بود. چون هولوکاست یهود را با هولوکاست فلسطینی‌ها حل کرده است و این راه حل ضد انسانی است که هرگز یهودیان را رها نخواهد کرد.

نمی‌توان میان صهیونیسم و بشردوستی سازشی ایجاد کرد.

تضاد جمهوری اسلامی با اسرائیل تضاد دو رژیم مرتجع دینمدار و نژادپرست است. جمهوری اسلامی هولوکاست یهودیان را انکار می‌کند و فاشیست‌های ایران‌شهری-آریامهری هم مانند فاشیست‌های یهودی، هولوکاست فلسطینی‌ها را انکار می‌کنند.

اسرائیل به مثابه یک دولت یهودی همواره موجودیت خود را در خطر دیده و خواهد دید. زیرا موجودیتش توسط ارتکاب همان اعمالی که برای تأسیسش ضروری بود و برای حفظش نیز ضروری است، تهدید می‌شود. اسرائیل، فقط یک بار در سال ۱۹۴۸ فلسطینی‌ها را به طور دسته جمعی اخراج نکرد. اسرائیل دائماً این کار را می‌کند و مجبور است فلسطینی‌ها را از سرزمین و خانه‌هایشان اخراج کند. معاون وزیر دفاع اسرائیل (ماتان ویلنای) در فوریه ۲۰۰۸ هشدار داد که غزه شاهد یک «شوآ» خواهد بود. (به نقل از روزنامه انگلیسی زبان گاردین - ۲۹ فوریه ۲۰۰۸). کلمه «شوآ» به زبان عبری یعنی هولوکاست که به نسل کشی یهودیان اروپا توسط هیتلر گفته می‌شود. او این کلمه را نه به قصد انتقاد از اسرائیل بلکه برای ترساندن مردم غزه انتخاب کرده بود.

این رفتار از لحظه‌ی تولد اسرائیل غیر قابل اجتناب بوده است. جمع شدن سه عامل به تولد اسرائیل انجامید: اول، موضع «اول مردم خودم به هر قیمتی»؛ موضعی که از سوی هر مردمی اتخاذ شود تبدیل به گرایش فاشیستی می‌شود. دوم، پروژه تبدیل عده‌ای مهاجر پراکنده در سراسر جهان به یک ملت، از طریق اضافه کردن سرزمین به دین. سوم، حمایت قدرت‌های امپریالیستی: اول بریتانیا و سپس در بیش از ۷۰ سال گذشته حمایت امپریالیسم آمریکا از اسرائیل به مثابه پایگاه استراتژیکش در خاورمیانه.

نکته سوم: شباهت زندگی فلسطینی‌ها و یهودی‌ها در گتوی ورشو

زندگی یک فلسطینی در کشور خودش شبیه زندگی یهودیان تبعید شده در گتوی ورشو در سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۲ است. نوار غزه ۱۰ کیلومتر در ۴۵ کیلومتر است و یک و نیم میلیون جمعیت دارد. این باریکه، به لحاظ جمعیت متراکم‌ترین نقطه جهان است. کودکان

نیمی از جمعیت اش هستند. سخنگویان دولت اسرائیل با نخوت صحبت از «انسانیت» خود می‌کنند. چطور؟ چون قبل از ریختن بمب بر سر مردم غزه، با پیامک تلفنی و پخش اعلامیه به اهالی غزه هشدار می‌دهند که منازل خود را تخلیه کنند. اما اهالی غزه به کجا باید پناه برند؟ در سواحل خود با شلیک قایق‌ها و در شمال و شرق با تانک‌ها و توپ‌های اسرائیلی مواجهند و در جنوب با ارتش دولت مصر. آنها در محاصره نظامی نیروهای تا به دندان مسلح هستند. مردم غزه بخشی از محروم‌ترین مردمان جهان را تشکیل می‌دهند که محصول این سیستم جهانی هستند. بسیاری از مردم غزه حتا خانه هم ندارند. سال‌هاست که در محاصره و تحریم اند. هیچ کس حق صادر و وارد کردن کالایی را ندارد. آمار بیکاری ۴۶ درصد است. هر وقت اسرائیل لازم بداند با حمله هوایی و زمینی گروهی از مردم اسیر فلسطین را به قتل می‌رساند و در مقابل این ارتش تا به دندان مسلح، سلاح این مردم یک تکه کیش و چند سنگ است. تمام این رنج و مرگی که بر مردم غزه تحمیل می‌شود، مقابل چشمان میلیاردها انسان دیگر و هزاران لنز رسانه‌ای رخ می‌دهد.

بی تفاوتی به این رنج‌ها، ستم‌ها و مرگ‌ها... شرم آور است. یکسان قرار دادن مردم فلسطین با رهبران مرتجعی که مثل بختک روی مردم فلسطین افتاده‌اند شرم آور است. این رهبران مرتجع عبارتند از: حماس (سازمان اسلامگرای وابسته به اخوان المسلمین)، جهاد اسلامی (که نیروهای تحت حمایت سپاه قدس جمهوری اسلامی هستند) و «سازمان آزادی بخش فلسطین» (به رهبری محمود عباس که ریاست «تشکیلات خودگردان فلسطین» را هم عهده‌دار است). بیاید به تاریخچه حماس که رژیم آپارتاید اسرائیل به بهانه جنگ با آن، دائما مردم غزه را بمباران و «تنبیه جمعی» می‌کند، نگاهی بیاندازیم.

این سازمان در مقایسه با سازمان آزادی بخش فلسطین (الفتح) و دیگر نیروهای سکولار و چپ فلسطین، یک نیروی بسیار ضعیف بود تا این که رژیم اسرائیل برای مقابله با نیروهای سازمان الفتح و نیروهای مبارز سکولار فلسطین، حماس را تقویت کرد. بعد از آن هم جمهوری اسلامی با قصد و هدفی مشابه، به تقویت حماس و بعدا به ساختن «جهاد اسلامی» پرداخت. از سوی دیگر به قدرت رسیدن رژیم دینمدار جمهوری اسلامی، به تمام نیروهای اسلامگرای منطقه از جمله حماس قدرت بخشید. به خاطر ماهیت رهبری کنونی مردم فلسطین نمی‌توان تحت ستم بودن آنها را انکار کرد. چشم‌هایتان را باز کنید و تاریخ را بخوانید! ستم و تحقیری که مردم فلسطین با آن مواجه هستند، نتیجه سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی است که درد و رنج مردم ایران و افغانستان و نقاط دیگر جهان را تولید می‌کند.

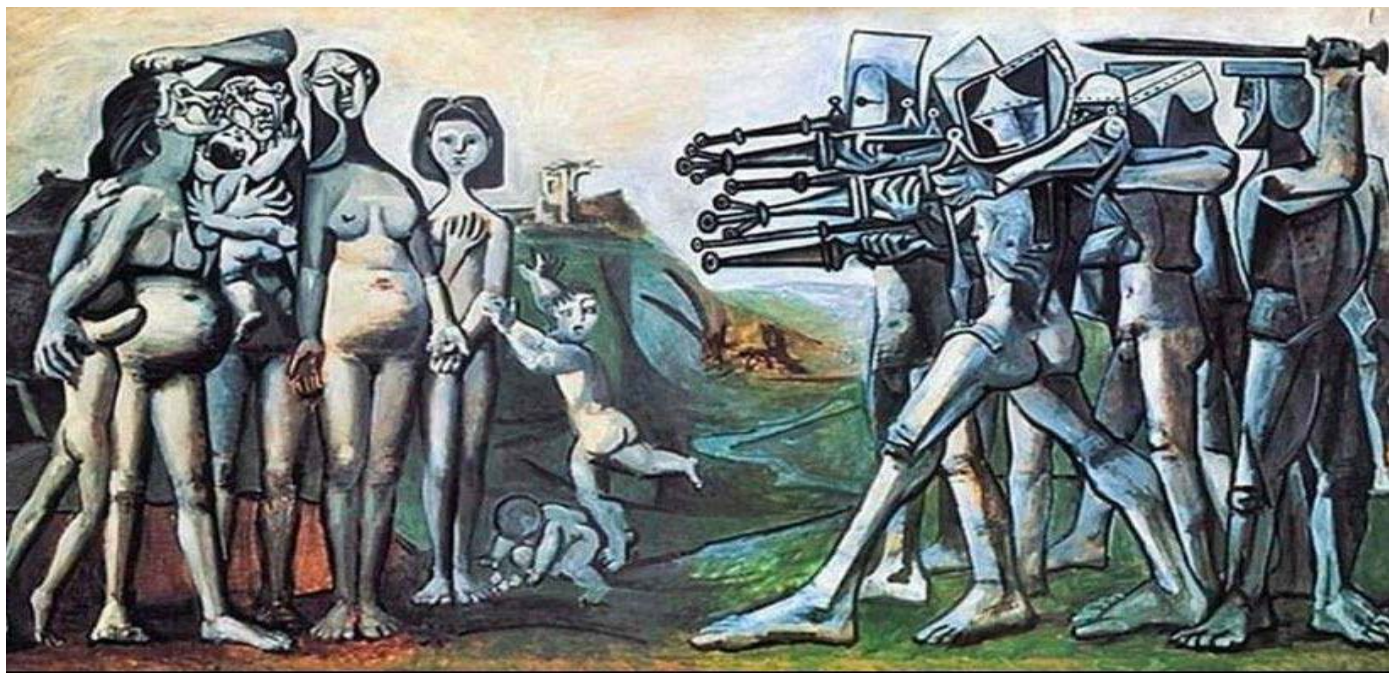
در پشت تمامی این دردها و ستم‌ها که در ظاهر متفاوتند، پیوندی موجود است. بلوچی که بر سردار می‌رود، کوردی که در کوه‌های زاگرس به قتل می‌رسد و فارس و افغانستانی که در جستجوی زندگی در دریای مدیترانه غرق می‌شود. یا سیاهان آمریکا که زیر چکمه‌های پلیس‌ها خفه می‌شوند... همه این دردها ریشه‌ای مشترک دارند. بحران زیست محیطی افسانه نیست، واقعیتی انکار ناپذیر است. رقابت میان بلوک‌های امپریالیستی به حادترین شکل خود رسیده و تضاد میان امپریالیست‌ها به خصوص امپریالیسم گرسنه و هار چین با امپریالیسم سابقه‌دار آمریکا، هر روز تشدید می‌یابد. جنگ نیابتی امپریالیست‌های آمریکا و روسیه در اوکراین شروعیست که به فاجعه‌ای می‌تواند منتهی شود. فاجعه جنگ هسته‌ای که تمام بشریت را با خطر وجودی مواجه خواهد کرد.

ارتباط میان تمام این ستم‌ها و فجایع، اتفاقی نیست. باید در تمام این ستم‌ها دنبال ریشه‌ها بود. هر نوع سطحی‌نگری و خوش خیالی هزینه‌ای سنگین برای خودمان و نسل‌های بعدی خواهد داشت.

آینده‌ای وحشتناک در انتظار کل بشریت است مگر این که از امکان و فرصت انقلاب کمونیستی استفاده کنیم، و یک جهان رهایی بخش با روابطی بنیادا متفاوت بسازیم. افق و اخلاقیات این راه رهایی بخش، انترناسیونالیسم است که نژاد مشترک همه انسان‌هاست.

راه سومی نیست. گام اول را در کمونیست شدن با مطالعه دو سند زیر شروع کنید:

۱- برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران. ۲- قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران



پیکاسو، قتل عام در کره، ۱۹۵۱

توهمات انتخاباتی در ترکیه بسیار جان سخت است!

هرچند انتخابات ریاست جمهوری ترکیه که در ۱۵ مه ۲۰۲۳ برگزار شد به دور دوم کشید اما ائتلاف حزب حاکم (حزب عدالت و توسعه، آکپ) به رهبری اردوغان اکثریت آرای مجلس را به دست آورد و به احتمال قریب به یقین ریاست جمهوری را نیز خواهد برد. این انتخابات یک پیروزی برای اردوغان و شکستی شرم آور برای ائتلاف حزب جمهوری به رهبری قلیچدار اوغلو بود-ائتلافی که اکثریت نیروهای چپ و سکولار و هواداران حزب دموکراتیک خلقها به رهبری صلاح الدین دمیرتاش بخشی از آن هستند. به جرات می‌توان گفت که پیش زمینه این پیروزی، «شکستی» است که اردوغان و حزب او در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۵ خوردند. پس نگاهی به آن انتخابات بیاندازیم.

در آن انتخابات بود که نیروهای چپ و سکولار و حتا «کمونیست» به تبعیت از سیاست سازش اوچلان با اردوغان (تحت عنوان «صلح») در ائتلاف با «حزب دموکراتیک خلقها» به رهبری صلاح الدین دمیرتاش، دست به «خودکشی سیاسی» زدند و وارد پارلمان دولت اردوغان شدند. اردوغان در آن انتخابات شکست خورد اما در نهایت پیروزی با حزب او و طبقه حاکمه ترکیه بود زیرا موفق شدند، اکثریت مخالفین بیرون از ساختارهای حاکمیت را به درون ساختارهای حاکمیت بکشند و پس از آن با دستی بازتر دست به سرکوب وحشیانه هواداران پ.ک.ک و آزادی بیان قشرهای مترقی و سکولار ترکیه بزنند و قوانین و عرف پدرامردسالارانه را تقویت کرده و جامعه را هرچه اسلامی‌تر کنند.

در آن انتخابات، حزب دموکراتیک خلقهای ترکیه (ه.د.پ. HDP) به رهبری صلاح الدین دمیرتاش موقعیت خود را اینگونه مشخص می‌کرد که اپوزیسیون اصلی در مقابل جاه طلبی‌های اردوغان و همچنین قوی‌ترین صدایی است که خواهان از سرگیری گفتگوهای صلح بین دولت و پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) است. این حزب ۱۳ درصد آراء و ۸۰ کرسی پارلمانی را در اختیار گرفت. موفقیت انتخاباتی این حزب دور از انتظار نبود. اما ابعاد امیدی که به این موفقیت انتخاباتی بسته شد شگفت‌انگیز بود! مردم گرد و غیر گرد در استانبول و دیاربکر و دیگر شهرهای ترکیه تا گوشه و کنار اروپا به خیابان آمدند، اشک شادی ریختند، رقصیدند و یکدیگر را به آغوش کشیدند. جریان‌های «چپ و کمونیست» ایران هم از شادی در پوست نمی‌گنجیدند! همه با هم متوهم نسبت به «اصلاح» سیستم و پایان یافتن یک سده شوونیسم آتاتورکی و واپس‌گرایی اسلامی؛ به سر آمدن دوران اسارت و شکنجه و قتل مبارزان در زندان‌های مخوف ترکیه؛ آغاز رهایی زنان از دست قوانین اسلامی و سنت‌ها در جامعه زن ستیز و مردسالار ترکیه؛ پایان اسارت در استثمار شدید و ساعات طولانی کار؛ تمام شدن جنگ‌های نیابتی در منطقه و سیل مهاجرانی که به بردگی راضی اند.

دامنه این امید بی پایه و توهم محدود به ستم‌دیدگان گرد، کارگران، زنان و جوانان نبود. و لهله پیروزی نیز فقط از اردوی حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) و شاخه قانونی‌اش «ه.د.پ» بلند نمی‌شد. اکثر نیروهای چپ سابقا کمونیست و انقلابی ترکیه که سال‌ها توسط همین ماشین دولتی کمالیستی-اسلامی قتل عام شده‌اند بازبگر فعال صندوق رای شدند، کاندیدا معرفی کردند و به مجلس ارتجاع راه یافتند و پایکوبی کردند. اما واقعیات سخت، پوچی و بی پایه بودن این پایکوبی‌ها را نشان داد.

به رغم سرخوشی که پس از پیروزی پارلمانی درمیان طرفداران ه.د.پ و دیگر نیروهای مخالف به وجود آمد اما خیلی زود حصارهای ورود به طویل‌ه پارلمانی یک دولت ارتجاعی گریبانشان را گرفت. اردوغان و همه نمایندگان طبقه حاکمه ترکیه (با حمایت امپریالیست‌های آمریکا) از ه.د.پ خواستند که مسئولیت خلع سلاح پ.ک.ک را به دست بگیرد و به رهبران پ.ک.ک اعلام کند که اسلحه‌ها را زمین بگذارند. آنها به ه.د.پ تاکید کردند که اگر قرار است به وی اجازه فعالیت پارلمانی داده شود باید به عنوان نماینده منافع دولت ترکیه رفتار کند. اردوغان از ه.د.پ خواست که «همه کردها» را نمایندگی کند. منظور اردوغان و طبقه حاکمه ترکیه از «همه کردها»، طبقه سرمایه‌دار در حال رشد و گسترش در کردستان و منافع و دغدغه‌های کله‌گنده‌های کله‌گنده‌های سیاسی کرد است که از حامیان اردوغان هستند. در واقع، این انتخاباتی بود برای «سر به راه» کردن مقاومت کردها و کشیدن آن به درون ساختارهای سیاسی دولت و اگر نشد، سرکوب خونین‌تر آنها. در پی این انتخابات در سورج و آنکارا، داعش دست به عملیات انتحاری علیه فعالین گرد زد. اردوغان «پروسه صلح با کردها» را تعطیل کرد و آوازهای «شادی و برادری و هم‌کیشی» جای خود را به فریادهایی در «محکومیت تروریسم، مبارزه برای آرامش و بازگرداندن اقتدار و امنیت» داد. اردوغان جنگ بیرحمانه‌ای علیه مردم کردستان به راه انداخت. جمیل بایک از رهبران پ.ک.ک در مصاحبه با روزنامه آلمانی (دیسایت) خبر داد که عبدالله اوچلان «پیش نویسی برای صلح آماده کرده است» و از آمریکا می‌خواهد مداخله کرده و میان پ.ک.ک و ترکیه صلح برقرار کند. (کرد پرس، جمیل بایک: ما خواهان صلح با ترکیه هستیم. ۱۳۹۴/۱۰/۲۸) اما سفیر آمریکا در ترکیه، پ.ک.ک را متهم به «هدف قرار دادن بیمارستان‌ها و کشتن شهروندان عادی» کرد و گفت «اول پ.ک.ک باید از مواضع نظامی خود در محلات و کوچه‌ها دست برداشته و از اعلام مناطق خودمختار منصرف شود.» (کرد پرس، سفیر آمریکا از تشکیل قدرت مستقل در شمال و شمال شرق سوریه توسط پ.ی.د حمایت نمی‌کند. ۱۳۹۴/۱۰/۲۷)

طوماری که بیش از هزار تن از اساتید دانشگاهی در ترکیه و خارج از ترکیه امضاء کردند با اعتراض به کشتار ارتش ترکیه در کردستان خواهان بازگشت رژیم اردوغان به پای میز مذاکرات صلح با پ.ک.ک شدند. محتوای نامه حامل همان توهمات بود که اپوزیسیون چپ گرد آمده در زیر چتر حزب دموکراتیک خلقها (ه.د.پ) در جریان انتخابات پارلمانی ۲۰۱۵ آن را نمایندگی می‌کرد. عده‌ای از اساتید امضاء کننده نامه اول، نامه‌ای دیگر با ششصد امضاء منتشر کردند و ضمن تأیید محتوای نامه قبل، از پ.ک.ک خواستند که دست از «عملیات ترور» بردارد. بی تردید، نامه دوم زیر فشارهای نیروهای امنیتی رژیم اردوغان صادر شد، اما محکوم کردن «طرفین» جنگ در شرایطی که به هیچ وجه «طرفین» در موقعیتی برابر و ماهیت یکسانی ندارند، نشانه گسترش یک گرایش خطرناک در میان روشنفکران مترقی بود که عاجزانه از اردوغان می‌خواستند به وعده‌های هشت سال پیش خود بازگردند. شرکت «چپ» در انتخابات پارلمانی نه تنها قطب بندی خوبی در میان روشنفکران مترقی به وجود نیابد بلکه آنان را به انفعال و چسبیدن به «امنیت» سوق داد. و اتفاقا اردوغان سرکوب امنیتی و نظامی‌اش را با همین استدلال که وی تنها آلت‌رناتیو برای

«حفظ ترکیه» و «حفظ ثبات» است و مساله گرد نیز فقط می‌تواند در سایه چنین «ثباتی» حل شود، توجیه می‌کرد. اردوغان بر همین پایه نه فقط بخش‌هایی از توده‌های مردم زحمتکش را به سوی خود کشید بلکه در میان روشنفکران به اصطلاح چپ و سکولار نیز شکاف انداخت. هنگامی که رژیم اردوغان نقش پدرخوانده نیروهای اسلامگرای سوریه را بازی می‌کرد، نیروهای اپوزیسیون چپ ترکیه هیچ تحلیل و سیاستی را در قبال جنگ سوریه نداشتند و این توهم را در سر داشتند که الگوی اسلام‌گرایی «معتدل» به صخره‌های سخت واقعیت برخورد و مجبور شد دست از «اعتدال» بردارد. در ترکیه امروز، در اپوزیسیون چپ کمتر کسی علیه کلیت دولت حرف می‌زند. در نگاه اکثریت چپ معضل در فرد اردوغان و گرایش او به خودکامگی خلاصه شده است. سوال اینجا است که آیا با چنین سیاست‌هایی می‌توان توده‌های مردم را ولو برای یک مقاومت سیاسی معنادار بسیج کرد و مانع از کناره‌گیری توده‌های عصبانی یا گرایش شان به سمت نیروهای اسلام‌گرا شد؟ هرگز!

اسحاق باران، کمونیست انقلابی پیرو کمونیسم نوین و باب آواکیان، در همان زمان هدف خاص این انتخابات و افتادن نیروهای مترقی به تله آن را تحلیل کرد و نوشت:

«کوششی گسترده‌تر از صرف وادار کردن کردها به تسلیم آشکار و ادغام آنان در دولت در جریان است. در واقع یک تلاش سراسری در جریان است برای خفه و مدیریت کردن شکل‌های گوناگون مقاومتی که علیه نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جریان دارد. یک نمونه آن را در جریان اعتراضات پارک گزی دیدیم که در ژوئن سال ۲۰۱۳ (خرداد ۱۳۹۲) مانند حریقی از استانبول به باقی شهرهای مهم کشیده شد. مشابه همین وضعیت بالقوه انفجاری را در سال ۲۰۱۴ (۱۳۹۳) در واکنش خشمگین به مرگ معدن چیان در سوما و نیز در مبارزه و خشم فزاینده زنان نسبت به روابط سنتی و مردسالار و خشونت و جنایت روزافزون علیه زنان در متن جامعه‌ای دیدیم که مرتباً اسلامی‌تر می‌شود. در پاسخ به این مبارزات، آک پ از سرکوب خشن استفاده کرده است اما در این کار با مشکلات جدی هم روبه‌رو شده است. د.د.پ ادعا می‌کند که حضور ۵۰ درصدی زنان و ۱۰ درصدی ال.جی.بی.تی‌ها در ترکیب اعضای پارلمانی‌اش آن را تبدیل به نماینده همه سرکوب شده‌ها و محرومین کرده است، اما در واقع د.د.پ در حال خدمت به سرکوب و مهار اعتراضات مردم و کشیدن نیروهای شورشی بالقوه به درون سیستم است و به مردم اطمینان خاطر می‌دهد که می‌توان تضادهای غیرقابل حل این سیستم را تخفیف داد. به علاوه، جمع‌کثیری از نیروهایی که خودشان را انقلابی و حتی کمونیست می‌دانند وارد خدمت به فرآیند شده‌اند زیرا قانع شده‌اند که سرنگون کردن و تغییر رادیکال این سیستم غیر ممکن است و به امید به دست آوردن مکانی در این سیستم و امکان اندکی اصلاح آن، اغوا شده‌اند. طنز ماجرا آن جاست که اینان عملکرد خلاف وجدانشان را به طور تئوریک با این ادعا توجیه می‌کنند که ترکیه فاشیست است و ورودشان به پارلمان دمیدن به دموکراسی است. در حالی که تبلیغ توهمات درباره دموکراسی بورژوازی درست به همان اندازه برای طبقه حاکمه ضروری است که دیگر روش‌های خشن و سبانه‌ای که دیکتاتوری طبقه آنها را حراست می‌کند.

در خیابان‌های دیاربکر و میادین شهرهای دیگر کردستان، به مناسبت پیروزی انتخاباتی د.د.پ هلله و شادی جریان داشت. از یک سو شاهد لذت بردن مردم از غلبه بر محدودیت‌هایی (همچون کسب حد نصاب ده درصد از آرای سراسری برای ورود به پارلمان) بودیم که سیستم وضع کرده بود تا مانع ورود احزاب کردی به پارلمان شود. اما در همان زمان دیدیم، چگونه مردمی که از این سیستم به خاطر ستم‌هایی که به آنان و دیگران کرده است بیزارند، به محاصره افق ترسیم شده توسط این سیستم افتادند. هزاران نفر پرچم دولت ترکیه و شمایل آتاتورک (پایه گذار دولت ترکیه) را تکان می‌دادند! و آتاتورک کسی است که شورش‌های کردی را به طور خشونت بار سرکوب می‌کرد. در کنار آن شمایی از اوجلان را در دست داشتند؛ یعنی، کسی که مبارزه کردها را از انقلاب و رهایی بالقوه‌اش تهی کرده است.

آنچه که تلاش‌های اصلاح طلبان را بیش از پیش بیگانه با واقعیت می‌کند، این فرض ناگفته است که گویا می‌توان جامعه ترکیه را از تضاد بین امپریالیسم غربی و بنیادگرایی اسلامی که در سراسر منطقه، از جمله در مرزهای ترکیه زبانه می‌کشد حفظ کرد. در حالی که این نزاع در واقع انعکاس دهنده تضادهای درون خود ترکیه نیز هست.

کارزار اسلامی کردن ترکیه و آرزوی اردوغان که می‌خواهد خود را در رأس جهان اسلامی در حال عروج قرار دهد، بیان و تقویت کننده رشد سرمایه‌داری در ترکیه است که به عنوان تابعی از نظام امپریالیستی رشد کرده است. با این وصف، این سیاست برای آمریکا قابل پذیرش نیست. و نیز نیروهای اسلامی که رشد و گسترش شان معلول رشد سرمایه‌داری است، در جستجوی آن هستند که جایگاه مناسب خود را در نظام جهانی استثمار پیدا کنند و برای مشروعیت بخشیدن به این خواست، توده‌های مردم را علیه الگوهای سیاسی و ایدئولوژیکی که توسط غرب تحمیل شده است، بسیج می‌کنند. سیاست‌های اردوغان که اغلب به اشتباه به عنوان جاه طلبی‌های فردی تفسیر می‌شوند (همچون خیز وی برای افزایش قدرت ریاست جمهوری و کاهش استقلال قوه قضاییه) در واقع انعکاس همان دو قطبی شدن و ضرورت‌های برخاسته از آن است. این تضادها، مانند غسل‌های دیگر در ترکیه، نمی‌تواند از طریق انتخابات حل شود. صورت بندی مساله به این شکل که گویی جنگ میان «آزادی و دموکراسی چند حزبی» با «اقتدارگرایی» است، بر قوای محرکه واقعی که اوضاع را شکل می‌دهند پرده می‌افکند و مردم را به دام توهمات می‌اندازد.

علاوه بر این واقعیت به غایت غم‌انگیز که بسیاری از مردم به آغوش این یا آن نیروی منسوخ رانده و کشیده می‌شوند، تراژدی دیگری نیز در جریان است: نه تنها کسانی هستند که تخفیف درگیری بین این دو منسوخ را در رویاها می‌پروراند، بلکه آن را تبدیل به اساس برنامه سیاسی شان کرده‌اند و نهایت تلاش خود را می‌کنند تا کوری خود را به میلیون‌ها نفر دیگر نیز تسری بدهند... باید پرسید: واقعا، چه گزینه عملی دیگری علیه کشتارهای جمعی و ایدئولوژی‌های سبانه امپریالیست‌ها و بنیادگرایان وجود دارد به جز سرنگونی انقلابی کل این نظم اجتماعی و بازسازی کامل جامعه و در نهایت این جهان؟ ...

ماهیت پروژه «صلح» اردوغان با پ.ک.ک چه بود؟!

گزیده‌ای از مقاله «محتشم امپریال - امپراتوری» از نشریه حقیقت شماره ۶۳ خرداد ۱۳۹۲
هدف از این گزیده، دادن تصویری از پیش زمینه‌های ائتلاف پارلمانی میان اردوغان و احزاب و جریان‌های «چپ» ترکیه در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۵ است که پ.ک.ک نقش کلیدی در بسیج نیروهای مختلف طیف «چپ» ترکیه در ورود به این ائتلاف بازی کرد. نشریه آتش

پیام نوروزی اوجالان و عقب نشینی چریک‌های پ.ک.ک

پنجشنبه ۲۱ مارس ۲۰۱۳ (اول فروردین ۱۳۹۲) شهر آمد (دیاربکر) واقع در جنوب شرقی ترکیه شاهد مراسم جشن نوروزی استثنایی بود. این گردهمایی توسط شهرداری شهر برگزار شد و صدها هزار نفر (و به تخمین برخی آمارهای دیگر، یک میلیون نفر) از مردم این شهر و سایر شهرهای کردستان ترکیه در آن شرکت کردند؛ با حضور نمایندگان از احزاب کردی ایران، سوریه، عراق و نیز میهمانانی از سایر کشورهای منطقه. نمایندگان پارلمانی حزب صلح و دموکراسی (BDP) که هوادار پ.ک.ک می‌باشد و شهردار شهر آمد به زبان کردی در مورد پروژه ی «صلح و دموکراسی در ترکیه نوین» سخن راندند. اما مهمترین فراز این مراسم پیام کتبی عبدالله اوجالان رهبر پ.ک.ک از زندان امرالی خطاب به کردهای ترکیه و به ویژه چریک‌های مسلح این حزب در کوهستان قندیل بود که در آن خواهان عملی کردن آتش بس نظامی شده بود. این پیام با استقبال دولت‌های اروپایی و ایالات متحده آمریکا روبرو شد و نوروز از سوی دولت ترکیه نیز به رسمیت شناخته شد. رجب طیب اردوغان نخست وزیر ترکیه در این رابطه گفت: «با تحقق این پیام، فضای سیاسی هم در ترکیه و هم در کل منطقه تغییر خواهد کرد». (۱)

بسیاری از تحلیلگران، مقامات سیاسی و صاحب نظران در عرصه مسائل خاورمیانه بر این باورند که اگر این پروسه به نتیجه قطعی برسد و جنگ سی ساله میان کردهای این کشور و دولت متوقف شود، پیامدهای آن نه تنها بر آینده سیاسی و اقتصادی ترکیه بلکه بر کل منطقه خاورمیانه تأثیرات عمده‌ای خواهد گذاشت. اوجالان نیز در پیام نوروزی خود از چشم گشودنشان بر یک ترکیه و یک خاورمیانه جدید سخن گفت و تأکید کرد که «اینک در نقطه‌ای هستیم که باید اسلحه‌ها خاموش شده و ایده‌ها و سیاست حرف بزنند» او کردها و ترک‌ها را «دو قدرت استراتژیک» در خاورمیانه خواند که باید با هم متحد شده و یک جامعه دموکراتیک «به سود فرهنگ و تمدن بنا کنند». (۲)

این پروسه «صلح» در واقع بخشی از یک پروژه عظیم سیاسی - اقتصادی - نظامی امپریالیستی در منطقه خاورمیانه بوده و در داخل ترکیه نیز بخشی از یک نقشه بزرگتر برای تثبیت و تقویت دولت ترکیه است تا بتواند به نیابت از سوی امپریالیسم آمریکا، نقشی بزرگتر در خاورمیانه ایفا کند. هدف دولت ترکیه از «صلح» با پ.ک.ک، به طور عام ایجاد ثبات سیاسی در داخل ترکیه و به طور خاص؛ تکیه بر پ.ک.ک و حکومت اقلیم کردستان در عراق برای اهداف منطقه‌ای اش می‌باشد. معاون سابق میت (سرویس اطلاعات ترکیه) در اظهار نظری گفت مذاکرات ایمرالی (مذاکره دولت ترکیه با اوجالان) اهمیت زیادی دارد و لازمه «خیز بلند ترکیه به سوی اهداف سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای و جهانی» است. (۳) به گفته سینان اولگن رئیس موسسه تحقیقاتی ادام Edam در ترکیه: «اگر ترکیه اختلافاتش را با کردهای خود حل کند، طبیعتاً در موقعیتی خواهد بود که با کردهای منطقه در سوریه عراق وارد ائتلاف بشود. می‌توان گفت که ترکیه در حال تبدیل شدن به یک بازیگر مدعی، با نفوذ و مطمئن در منطقه است.» (۴) ترکیه مصمم است تا دسامبر سال ۲۰۱۳ «مسئله کرد» را در داخل مرزهای خود حل کند. برای رسیدن به این مقصود به دنبال تحقق چند سیاست است: یکم، عقب نشینی نیروهای مسلح پ.ک.ک به قندیل (در کردستان عراق)، دوم، آغاز پروسه انتقال ۲۰۰۰ چریک پ.ک.ک به سوی کردستان عراق در اواسط ماه مه. (۵) سوم، تصویب قانون اساسی جدید ترکیه که راه را برای ادغام بورژوازی کرد در ساختار سیاسی دولت ترکیه می‌گشاید. علاوه بر این ترکیه آرزوهای دیگری مانند تکیه بر پ.ک.ک و حکومت اقلیم کردستان برای ادغام اداری و اقتصادی کردستان سوریه در حوزه زیر نفوذ آنکارا در سر دارد. به گفته تحلیلگران، به این ترتیب ترکیه «مسئله کرد» را از داخل مرزهای خود به بیرون آن منتقل کرده و تلاش خواهد کرد که آن را از نقطه ضعف به نقطه قوت منطقه‌ای خود تبدیل کند.

فشار آوردن بر اتحادیه اروپا برای قبول عضویت ترکیه محور دیگری از پروژه است. «صلح» با پ.ک.ک قرار است نقطه قوت ترکیه در ورود به اتحادیه اروپا باشد. اتحادیه اروپا بعد از صلح دولت ترکیه با پ.ک.ک و تصویب قانون اساسی جدید هیچ عذری برای نپذیرفتن ترکیه ندارد. (قانون اساسی فعلی می‌گوید «دولت جمهوری ترکیه بر مبنای خلق ترک بنا شده است» و یکی از موارد مورد نظر کردها تغییر این بند و بندهای مشابهی است که بر حق حاکمیت انحصاری ملت ترک تأکید کرده و موجودیت سایر ملل در جمهوری ترکیه را به رسمیت نمی‌شناسند)

نوریل روبینی Nouriel Roubini اقتصاددان ترک در اجلاس اقتصادی اولوداغ گفت: اگر صلح میان دولت و پ.ک.ک برقرار شود «ترکیه وارد جهان موفقیت عظیم اقتصادی خواهد شد.» در همان اجلاس محرم ایلماز، رئیس اتحادیه صنعت گران و تجار ترکیه (توسیاد) که می‌توان وی را صدای بورژوازی بزرگ ترکیه دانست گفت: «اگر صلح برقرار شود و یک قانون اساسی فراگیر تصویب شود ترکیه تبدیل به قدرتی می‌شود که هیچ چیز نمی‌تواند متوقفش کند.» و روزنامه دپلی نیوز خبر دارد که در راستای تغییرات اداری در ساختار دولت ترکیه در ژانویه ۲۰۱۳ در پارلمان ترکیه تصویب شد که هرکس حق دارد به زبان مادری خود در دادگاه‌ها شهادت دهد یا محاکمه شود. در اجرای این قانون، نظام قضائی ترکیه بیش از هفت هزار نفر مترجم و متخصص از جمله مترجمین کرد را استخدام کرده است. (۶)

بازی بزرگ نفتی و امپراتوری عثمانی

روزنامه فاینانشال تایمز در مورد خطرات «صلح با پ.ک.ک» نوشت: اگر سیاست دولت ترکیه آن است که با آوردن کردهای عراق و سوریه به زیر منطقه نفوذ ترکیه، در ترکیه حداقل امتیازات را به کردها بدهد، پروژه «صلح» با پ.ک.ک خطری برای ثبات دولت ترکیه نخواهد داشت. این

روزنامه نوشت: «در چارچوب یک حوزه ترکی (Turkosphere) تمایلات پان-کردی برای دست یافتن به دولتی مستقل کمرنگ خواهد شد.» نویسنده فاینانشال تایمز توضیح می‌دهد که منظور از «حوزه ترکی» وجود دو ملت در چارچوب دولتی واحد است که سوختش توسط ادغام اقتصادی (و مقداری نفت و گاز عراق) تامین می‌شود و سنی‌های ترک و کرد شانه به شانه یکدیگر در مقابل قدرت‌های شیعه تهران، بغداد و دمشق صف آرائی کنند! (۷)

...
یک پایه دیگر سیاست ترکیه در «صلح» با پ.ک.ک، بازی‌های امنیتی برای به زانو در آوردن این حزب در تمامی زمینه‌ها است. پروژه «صلح» با پ.ک.ک دادن حداقل امتیازات به کردهای ترکیه و هم‌زمان تقویت روابط دولت ترکیه با اقلیم کردستان عراق است که به عنوان یک شبه دولت عمل می‌کند. دولت طیب اردوغان از یک سو به اوجالان وعده می‌دهد و از سوی دیگر برنامه‌های امنیتی برای دامن زدن به انشعاب در پ.ک.ک و ایجاد انشقاق میان پ.ک.ک و متحدینش در جریان است.

علاوه بر این سازمان امنیت ترکیه در حال تقویت جریان‌های اسلامی علیه پ.ک.ک است. در هفته اول آوریل ۲۰۱۳ به مدت چند روز در دانشگاه دجله در شهر آمد (دیاربکر) میان دانشجویان هوادار پ.ک.ک و دانشجویان اسلامی که طبق گزارش روزنامه‌های ترک «حزب الله» هستند درگیری‌های خونین رخ داد.

از سوی دیگر، سرمایه‌های کلانی به قصد سرمایه‌گذاری‌های بزرگ به سوی دیاربکر سرازیر شده است. قرار است این شهر تبدیل به قطب اقتصادی دینامیک منطقه کردستان شود. روشن است که چنین پروژه‌هایی خود بخشی از رشوه دادن به بورژوازی بزرگ کرد است.

اوجالان چگونه پایه‌هایش را قانع می‌کند

پ.ک.ک فقط یک نیروی نظامی چند هزار نفره نیست، بلکه در میان مردم کردستان ترکیه و حتی کردستان ایران، سوریه و عراق نفوذی گسترده دارد. مردم روستاهای آمد در پاسخ به این که «چه می‌خواهید» قادرند فرمول‌های اوجالان در مورد جامعه آینده را تکرار کنند که «جامعه کنفدرال دموکراتیک و اکولوژیک و ژنولوژیک و ...» (۸)

این سازش را نمی‌توان خیانتی به طبقه بورژوازی کرد به حساب آورد. زیرا هدف این طبقه اجتماعی در کردستان گرفتن سهمی از قدرت سیاسی و اقتصادی بوده است و با این سازش تا حدی آن را به کف خواهد آورد. این بورژوازی همواره منافع طبقاتی خود را مساوی با منافع توده‌های کارگر و دهقان کرد قلمداد کرده است و امروز نیز اوجالان در مقام سخنگوی منافع این طبقه تلاش می‌کند مردمی را که سال‌ها چشم امید به وعده‌های پ.ک.ک بسته بودند بباوراند که این سازش به نفع آنان است. فارغ از این که رهبری پ.ک.ک چقدر بتواند با خیال بافی‌های سیاسی توده‌های طرفدار خود را قانع کند، این پروژه در جوهر خود چیزی نیست جز خیانت به امید و فداکاری‌های آنان. هر زمان که مبارزه‌ای در میانه راه سقط شود، نتیجه آن یأس و سرخوردگی بوده، اغلب به رشد عرفان، دین و خرافه منتهی می‌شود و حتی موجب قهقرا و عقبگرد در روابط اجتماعی میان خود توده‌های مردمی می‌شود که طی سالیان دراز مبارزه، رشته‌های همبستگی و اتحاد با یکدیگر بافته بودند.

اوجالان در پیام نوروزی خود از چشم‌گشودنشان بر یک ترکیه و یک خاورمیانه جدید سخن گفت و اینکه در نقطه‌ای هستند که باید سلاح‌ها خاموش شده و ایده‌ها و سیاست حرف بزنند. او کردها و ترک‌ها را «دو قدرت استراتژیک» در خاورمیانه خواند که باید با هم متحد شده و یک جامعه دموکراتیک «به سود فرهنگ و تمدن بنا کنند». این ادبیات و این رویکرد رهبر پ.ک.ک پدیده جدیدی نیست و در واقع مرحله نهایی جهت‌گیری ایدئولوژیک و سیاسی است که از مدتها پیش آغاز شده بود و مرکز آن به رهن گذاشتن بیش از سی سال مبارزات مردم کردستان علیه ستم‌گری ملی و دست یافتن به جایی در قدرت سیاسی حاکم و یافتن راه حلی رفرمیستی و تسلیم طلبانه برای مساله کرد در ترکیه است. عبدالله اوجالان اندکی پس از دستگیری‌اش در سال ۱۹۹۹ و در جریان محاکمات قضایی و سپس نامه‌نگاری در سطح بین‌المللی، چارچوبه نظری این سازش و چرخش را شخصا تئوریزه کرد و پیرامون آن چندین جلد کتاب به رشته تحریر در آورد و مدعی شد، راه حل عملی برای حل مساله کرد در ترکیه و ستم ملی در این کشور و در کل خاورمیانه را سنتر کرده است. راه کارهای اوجالان و «کنفدرالیسم دموکراتیک» مدنظرش در واقع معجونی است آشفته و ناهمگون که با به عاریت گرفتن نظریه‌های پست مدرنیستی و شبه‌آنارشیستی و ایده آلیستی پیرامون مسائل کلیدی و مهمی چون دولت، طبقات، ستم ملی، رهایی زنان به وجود آمده است. به عنوان نمونه او در مورد ماهیت اقتصادی جامعه مورد نظرش می‌نویسد که این مدل و این جامعه: «...در برابر عناصر مدرنیته کاپیتالیستی که محیط زیست را تخریب می‌کنند و بیش از حد سود گراند، از جامعه و محیط زیست محافظت خواهد کرد. این اقدام را نیز از راه کمون‌های اقتصادی و اکولوژیک که سود را مینا قرار نمی‌دهند، نیازهای اساسی جامعه را برآورده می‌سازند و از محیط زیست صیانت به عمل می‌آورند عملی خواهد ساخت. مانع از احتکار انحصارگران بر بازار خواهد شد. عناصر کاپیتالیستی از میان برداشته نخواهد شد اما به میزان زیادی با محدودیت مواجه خواهند گشت و ...» (۹)

حفظ محیط زیست آن هم در چارچوب سرمایه داری؟ مقابله با سودگرایی آن هم با حفظ عناصر کاپیتالیستی؟ این‌ها در بهترین حالت، فریب و خودفریبی است. «پروسه صلح و دموکراسی» که اوجالان در پیام نوروزی‌اش به توده‌های کرد وعده داد چیزی نیست جز ادغام هرچه بیشتر کردستان ترکیه و اقلیم کردستان در یک نظام فرماندهی سود که عملکردش مانند باقی نقاط جهان چیزی نخواهد بود جز قربانی کردن حیات مردم و محیط زیست در محراب سرمایه. زیرا بر خلاف ایده آلیسم «آپوئیستی» سرمایه‌داری و نظام سرمایه، ماهیت و قانونمندی‌هایی دارد که با ادعا و موعظه نمی‌توان آن را انکار کرد و تضادهای بنیادین و ضد انسانی این سیستم را جزء از طریق یک راه حل کمونیستی و انقلابی به نفع یک جامعه بنیادین نوین نمی‌توان حل کرد. اوجالان، مانند هر بورژوا دموکرات دیگری می‌خواهد رفع ستم ملی، جلوگیری از تخریب محیط زیست و ممانعت از انحصار بر بازار را بدون سرنگونی بورژوازی و طبقات حاکمه، بدون دولت سوسیالیستی و بدون برداشته شدن عناصر کاپیتالیستی به دست آورد و مانند هر رهبر بورژوازی تسلیم شده‌ای، آن را از طریق همزیستی مسالمت آمیز با بورژوازی و دولت حامی آن میسر می‌داند.

در پس زمینه این پروژه دو احتمال برای پ.ک.ک و کردهای ترکیه وجود دارد؛ یکی اینکه از طریق خلع سلاح گریلاها و راندن آنان به کردستان

عراق که قرار است تا دسامبر ۲۰۱۳ کامل شود زمینه را برای سرکوب پ.ک.ک و شاخه نظامی آن فراهم کنند و دیگر اینکه رزمندگان آن را با واسطه بورژوازی کرد در ماجراجویی‌های نظامی ترکیه ادغام و آن‌ها را به سربازان توسعه طلبی‌های دولت ترکیه و امپریالیست‌ها در منطقه تبدیل کنند. چیزی که در کردستان عراق تا حد زیادی اتفاق افتاده است و قوای پیشمرگه و احزاب کردی آن عملاً به عوامل امپریالیسم آمریکا در عراق تبدیل شده‌اند. یک نکته قابل تأمل این است که خود رهبر پ.ک.ک نیز این مسأله را تأیید کرده است که امپریالیسم به دنبال تبدیل کردن کردها و از جمله کردهای ترکیه به ذخیره ارتجاعی خود در منطقه است و حتی می‌خواهد کردستان را به اسرائیل دوم تبدیل کند و از آنان نیروی قابل اتکایی بسازند. با این وجود اوجالان مدعی است که «کنفدرالیسم دموکراتیک» مغایر با این روند است و بذره‌های رهایی کل منطقه را در خود حمل می‌کند و پیشنهاد «صلح» مد نظرش را نیز در راستای خنثی کردن این پروژه امپریالیستی می‌داند.

اوجالان سخت در تلاش است تا با نظریه پردازی مغشوش، ماهیت این پروژه را «موجه» جلوه دهد. او مدعی است تئوری‌اش یک بدیل مثبت به نام «دولت-ملت دموکراتیک» را جایگزین پدیده «دولت-ملت کاپیتالیستی» (به عنوان علت عمده تمام فجایع و مشکلات بشر و از جمله خلق‌های خاورمیانه) کرده است. اما در واقع با تبدیل شدن کردستان و پتانسیل‌های اقتصادی و نظامی آن به محور جدیدی در حیات اقتصادی و نظامی دولت ترکیه، عملاً به تثبیت و بقا و تحکیم هر چه بیشتر این دولت خدمت می‌کند. البته، اوجالان چه در پیام نوروزی‌اش و چه پیش از آن در کتابی به نام «نقشه راه» خواهان آن شده بود؛ یعنی وحدت نیروهای سیاسی کرد با دولت ترکیه برای ایجاد «عثمانی قرن بیست و یکم» در منطقه و جهان و این دقیقاً تز حزب عدالت و توسعه (AKP) و ایدئولوگ‌های دولت اردوغان است.

اوجالان این سمت گیری با طبقات حاکمه در ترکیه و دولت فعلی آن و ایدئولوژی ارتجاعی «حزب عدالت و توسعه» (آکپ) را در فرازهای اسلامی پیام نوروزی‌اش بار دیگر اثبات کرده است. او نوشت: «خلق ترک... باید زندگی مشترک خود با کردها را زیر پرچم اسلام مبتنی بر اصول دوستی و همبستگی به رسمیت بشناسد... حقیقت پیام‌های موسی، عیسی و محمد امروز با نویدهای نوین در زندگی ما عملی می‌شوند». معنی‌اش این است که کنفدرالیسم دموکراتیک و «کمونالیسم اکولوژیک» اوجالان تضادی با دین ندارد و حتی با اسلامگرایی و عظمت طلبی اسلامی-عثمانی آکپ نیز قابل ترکیب است. او بارها و بارها در آثار ده سال اخیر خود بر ضرورت وحدت اسلامی دو ملت کرد و ترک تأکید کرده است و خطاب به بورژوازی ترک خاطر نشان کرده که شکل گیری جمهوری ترکیه محصول این وحدت استراتژیک بوده است.

سخن آخر:

در عصر کنونی که عصر حاکمیت نظام سرمایه‌داری امپریالیستی بر جهان است، افق‌ها و برنامه‌های ناسیونالیستی حتا در زمینه حل مسئله ملی محکوم به شکست‌اند و فقط در چارچوب انقلاب پرولتری می‌توان ستمگری ملی را پایان بخشید. زیرا ستم ملی در کشورهای تحت سلطه جزء لاینفک کارکردهای نظام ستم و استثمار حاکم در هر کشور است و همچنین نقش کلیدی در تأمین سلطه قدرت‌های امپریالیستی باز می‌کند و در زمره گسل‌های اجتماعی است که برای انباشت سودآور سرمایه ضروری است. عصر مترقی بودن دولت-ملت سازی چند قرن است که پایان یافته است. افق‌ها و برنامه‌های ناسیونالیستی حتا در زمینه حل مسئله ملی محکوم به شکست‌اند. زیرا در عصر امپریالیسم هر راه حل دیگری جز انقلاب پرولتری لاجرم به بازسازی همان ساختارهای ستم و استثمار سرمایه‌داری امپریالیستی در شکل‌هایی جدید منتهی می‌شود.

اما این گسل‌ها در عین حال که برای عملکرد سرمایه‌داری ضروری بوده است، همواره منبع بی ثباتی سیاسی نیز بوده‌اند؛ چیزی که تعجب آور نیست. اقدامات نظام سرمایه‌داری برای رفع موانع و حصرهای مقابل حرکت سرمایه در نهایت تبدیل به موانع و تضادهای بحران زا در برابر آن می‌شوند. این امر ذاتی حرکت سرمایه است. بنابراین، ستم ملی، از یکسو ساخته و ضرورت کارکرد این نظام است و از سوی دیگر سرچشمه بحران‌ها و بی ثباتی‌های سیاسی برای نظام ستم و استثمار حاکم می‌باشد. در نتیجه، از یک طرف ساختارهای ستم ملی را فقط در چارچوب نابود کردن ساختارهای سیاسی حاکم یعنی دولت‌های موجود و استقرار دولت پرولتری و نظام سوسیالیستی که محور تمایزات طبقاتی و اجتماعی ضرورت ذاتی‌اش است، می‌توان از بین برد. از سوی دیگر ملل تحت ستم همواره منبع سربلند کردن شورش‌های توده‌ای علیه نظام حاکم‌اند و دارای ظرفیت عظیمی برای تبدیل شدن به یک جنبش انقلابی الهام بخش می‌باشند. اما برای تبدیل این ظرفیت انقلابی به فعلیت انقلابی نیاز به یک خط انترناسیونالیستی، ایجاد بزرگترین اتحاد ستم‌دیدگان و استثمارشوندگان از هر ملتی برای نابود کردن دولت‌های کهنه و استقرار دولت‌های سوسیالیستی نوین است.

1-<http://www.tinyurl.com/bl86z96>

2-<http://www.edalat.org/sys/content/view/8072>

۳- کردپرس. تاریخ: ۲/۱۱/۱۳۹۱ کد مطلب: ۳۸۶۶۵ : جواد اُنش معاون سابق سرویس اطلاعاتی میت که در عین حال از کارشناسان صاحب نظر در حوزه کردشناسی و رفتارشناسی پ.ک.ک است، در گفتگو با روزنامه ینی شفق، مذاکرات امیره آلی را یک مقطع سیاسی حساس دانسته و در این خصوص گفته است: « سال ۲۰۱۳ برای ترکیه و کردها یک سال سرنوشت ساز است. ما در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ دو انتخابات بزرگ و مهم در پیش رو داریم و در صورتی که بتوانیم در سال جاری به موضوع ترور پایان داده و با کردها به توافق برسیم، در مقاطع بعدی خواهیم توانست خیز بلندی به سوی اهداف سیاسی و اقتصادی منطقه‌ای و جهانی خود برداریم. من پس از بازنشسته شدن، با سران و فعالان سیاسی کرد گفتگوهای فراوانی داشته و در اغلب کنفرانس‌ها و نشست‌های مهم آنان حضور دارم و به این نتیجه رسیده‌ام که کردها نیز خواهان برقراری آرامش و صلح بوده و برای پذیرش چنین فضایی آمادگی دارند».

۴- صدای آمریکا به زبان انگلیسی- اول آوریل ۲۰۱۳

۵- تاکنون مسعود بارزانی رئیس اقلیمی کردستان عراق و سرکرده حزب دموکرات کردستان عراق، نقش مهمی در مذاکرات صلح میان پ.ک.ک و دولت ترکیه بازی کرده است و قرار است نقش مهمتری در نظارت بر خلع سلاح پ.ک.ک ایفا کند. دلیلی نیوز ترکیه. ۹ آوریل. ص ۵- VERDA OZER

۶- روزنامه ی دلیلی نیوز دوم آوریل ۲۰۱۳

۷- آنکارا با طناب کردی خاورمیانه بازی می‌کند. سوم آوریل ۲۰۱۳. روزنامه ی فاینانشال تایمز نوشته ی دیوید گاردنر [Ankara pulls at Mideasts Kurdish thread-By David Gardner](http://www.tinyurl.com/bl86z96)

۸- ژنولوژیک، واژه‌ای بر گرفته از ژن در زبان کردی به معنای زن.

۹- اوجالان، عبدالله، نقشه راه، ترجمه باران ر. بریتان، مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان، ۱۳۹۱/ ژوئن ۲۰۱۲، صفحه ۱۱۴

تجربه چین سوسیالیستی در رهایی زنان

بخش سوم: انقلاب چین

واقعیت کمونیسم چیست؟

«چه خوشمان بیاید چه نیاید، زنان به مثابه یک گروه‌بندی مشخص، با پرولتاریا وابستگی متقابل دارند. این وابستگی مانند پشتیبانی مهره‌های شطرنج از یکدیگر نیست؛ شبیه ائتلاف دو ملت هم نیست؛ بلکه نظیر وابستگی متقابل حلقه‌های یک زنجیر است. اگر انتقاد از نقش و عملکرد زن در جامعه، نقطه شروع ماست؛ و اگر هدف ما حقیقتاً افشای نیمی از آسمان حلقه پیوند واقعی بین ستم مشخص بر زنان با کل بنای اجتماعی استثمار است، آنگاه باید افق دید خود را تا حد یک انتقاد همه‌جانبه از جامعه گسترش دهیم.» (کلودی بوروایل، نیمی از آسمان، درباره رهایی زنان در چین، ۱۹۷۳)

پس از نزدیک به ربع قرن جنگ علیه دولت و اشرار محلی، جنگ‌سالاران و قدرت‌های امپریالیستی ژاپن و آمریکا، انقلاب سوسیالیستی در چین که هم‌زمان انقلابی برای رهایی زنان هم بود، در سال ۱۹۴۹ به پیروزی رسید. میگوییم انقلابی برای رهایی زنان چون یکی از اهداف مهم انقلاب چین از بین بردن نظام پدرسالاری بود. انقلاب چین با پشتوانه نیروی عظیم زنان همراه بود که از استراتژیک‌ترین متحدین حزب کمونیست برای درهم شکستن نظم کهنه و بنای جامعه نوین بدون استثمار و ستم بودند. چین برای پیشروی در جهت رهایی زنان در موقعیت خوبی قرار داشت. انقلابیون کمونیست توانسته بودند در پروسه تدارک و عملی کردن انقلاب، جامعه کهنه را عمیقاً متحول کنند، بسیاری از ایده‌های منسوخ و ارتجاعی درباره فرودستی زنان را نابود و متزلزل کنند. میلیون‌ها زن نقشی فعال در جنگ علیه ژاپن بازی کرده بودند. آن‌ها به اعمال مستقیم قدرت تحت رهبری حزب کمونیست پرداخته و در مناطق آزاد شده نقش رهبری کننده‌ای به عهده گرفته بودند. در بسیاری نواحی، آن‌ها غالباً مسئولیت تولید کشاورزی را نیز بدوش داشتند (نیمی از آسمان، ص ۱۸). در اولین گام‌ها مائوتسه دون در مقاله‌ای تحت عنوان «گزارش درباره جنبش دهقانی هونان» (۱۹۲۷) اهداف فوری مبارزه در روستاهای چین (که عرصه پیشبرد جنگ درازمدت خلق علیه دولت کهنه و امپریالیست‌های حامی آن بود و جمعیت عمده چین در آن جا می‌زیست) را مبارزه با ۴ قدرت توصیف می‌کند: مبارزه علیه اقتدار سیاسی، مبارزه علیه اقتدار طایفه، مبارزه علیه اقتدار دینی، و مبارزه زنان علیه اقتدار شوهر. تشخیص اهمیت مبارزه زنان علیه قدرت شوهران بخش مهمی از گشایش‌های تجربه چین بود.

انقلاب چین تصمیم داشت در جامعه‌ای عمیقاً فئودالی درها را به روی سوسیالیسم باز کند. این انقلاب باید با افکار مذهبی و سنتی در میان توده‌های مردم هم می‌جنگید و آن افکار را با افکار نوین جایگزین می‌کرد. زیرا این افکار در میان دهقانان و کارگران تبدیل به روابط اجتماعی ستمگرانه در میان مردم و مهم‌تر از همه تبدیل به ستم بر زن می‌شد. اخلاق و دین کنفوسیوسی این چهار اقتدار را توجیه و مشروع می‌کرد. بنابراین، آزادی زنان بدون مبارزه قاطع و مستمر علیه دین و اخلاق کنفوسیوسی ممکن نبود.

دو سیاست کمونیست‌ها در مبارزه برای رهایی زنان از بند روابط پوسیده ارتجاعی فئودالی در دو قانون خود را متجلی کرد. قانون تقسیم ارضی و قانون ازدواج. به این ترتیب در جریان انقلاب ارضی چین صرفاً به ریشه‌کن کردن مالکیت فئودالی اکتفا نشد، بلکه هم‌زمان دیگر ستون نظام فئودالی که نظم پدرسالاری بود زیر حمله قرار گرفت. تقسیم ارضی بر مبنای اصل «زمین از آن کسی است که رویش کار می‌کند» پیش رفت که بهترین سیاست برای ریشه‌کن کردن روابط تولیدی فئودالی بود. طبق این سیاست حق مالکیت زمین به افرادی که روی آن کار می‌کنند داده شد. اما طبق این برنامه، حکومت‌هایی که در مناطق آزاد شده تحت رهبری حزب کمونیست و ارتش سرخ برقرار شده بود، مالکیت را بین زن و مرد درون یک خانواده به صورت مساوی تقسیم کردند و همچنین قوانینی تصویب کردند که پدران و شوهران نتوانند به راحتی حق مالکیت زنان را در شرایط مختلف از آن‌ها سلب کنند. بخش دیگر بسته ضد فئودالی کمونیست‌ها تصویب قانون ازدواج بود. قانون ازدواج ۱۹۵۰ گواه تغییراتی است که در روابط زن و مرد به واسطه مرحله اول انقلاب کمونیستی در چین که «انقلاب دموکراتیک نوین» خوانده می‌شد، انجام گرفت. چند همسری و صیغه ممنوع شد. ازدواج دختران و پسران زیر هجده سال ممنوع شد. رضایت طرفین به یگانه اساس ازدواج تبدیل شد. محدودیت در دلایل طلاق برداشته شد و طلاق، بی هیچ پرداختی جاری می‌شد. (نیمی از آسمان، ص ۱۴۷)

ولی همان طور که مائو تأکید کرد انقلاب چیزی بیشتر از قوانین جدید است. مردم از طریق بسیج توده‌ای در حال دگرگون کردن جامعه بودند و این مسئله عمیقاً با تغییر روابط اجتماعی سرکوبگرانه و تغییر ایده‌های عقب‌مانده‌ای که منطبق بر روابط اجتماعی سرکوبگرانه بودند و تغییر ارزش‌ها و شیوه تفکر مرتبط بود. این بسیج آگاهانه توده‌ای در تمامی سطوح مبارزه برای کمونیسم در جریان بود. از دسته‌های سرخ زنان تا جنبش‌های هنری که سنت‌ها و رسوم پوسیده جامعه کهنه را هدف نقد خود قرار داده بودند. هم‌چنین، در عرصه کار و زندگی یعنی تولید و بازتولید اجتماعی نیز این عزم غیرقابل‌انکار بود. آن چه انقلاب در چین انجام داد، کمتر از معجزه نبود. در همان اولین سال تصویب قانون ازدواج یک میلیون طلاق انجام شد. زنان از جمله نوعروسان خردسال از قید ازدواج قراردادی رها شدند. شکل ستمگرانه ازدواجی که اکنون در جای جای جهان و در ایران تبلیغ و از سوی دولت ترویج می‌شود. در چین خسته از ستمگری و استثمار فئودالی و پدرسالاری، مردم کسانی را که زنانشان را مورد خشونت و ستم قرار می‌دادند به گردهمایی‌هایی عمومی کشاندند که به آن جلسه «حکایت رنج‌ها» گفته می‌شد و زنان فرصت آن را داشتند



که در برابر خشونت کننده، خشم خود را در جمع اعلام کنند و رنج‌ها را از پستوی خانه و خانواده بیرون کشند. کشتن کودکان دختر که عمدتاً از اولین واکنش‌ها به قحطی و فقر بود متوقف شد. کارزار آموزش سراسری زنان به‌ویژه زنان روستایی که به شکل تاریخی از آموزش محروم بودند به راه افتاد. قانون اساسی، تمامی اشکال تبعیض علیه زنان را ملغی کرد. پیروزی اولین انقلاب در همان مراحل ابتدایی‌اش، یک پیشروی بزرگ برای رهایی زن بود. با این همه نمی‌شد در آن متوقف ماند. در تمامی این مراحل یک متحد استراتژیک برای حزب کمونیست، زنانی بودند که هرچه بیشتر از دام اسارت افکار کهنه رها می‌شدند و نه فقط برای رهایی فردی بلکه برای رهایی جامعه مسئولیت مبارزه انقلابی را بر دوش می‌کشیدند. این زنان به خوبی آگاه بودند که رهایی زنان فقط می‌توانست در پروسه مبارزه همه‌جانبه در جهت نفی استثمار و ستم تحقق یابد. انقلاب نیز نمی‌توانست به انجام برسد مگر این که مردم از خرافات و احترام به طایفه و پرستش نیاکان و ساختار قدرت زناشویی خلاص شوند.

جهش بزرگ به پیش

هرچند، فئودالیسم با برنامه تقسیم اراضی ریشه‌کن شده بود اما همان طور که مائوتسه دون تأکید می‌کرد، این برنامه در جوهر خود بورژوازی بود و باید به سمت سوسیالیستی کردن روابط تولید در کشاورزی پیش می‌رفت. در غیر این صورت، نه تنها روابط ستم و

استثمار سرمایه‌داری رشد می‌کرد، بلکه همراه با آن روابط مرد/پدرسالاری نیز تقویت می‌شد و دستاوردهای گذشته به فنا می‌رفت. از همین رو یکی از اهداف مهم برنامه اقتصادی بزرگ در چین به نام «جهش بزرگ به پیش»، گذار به مرحله «اشتراکی کردن زمین» بود. در واقع، انقلاب ارضی پایه عینی این گسست را فراهم کرده بود. در قلب «جهش بزرگ به پیش» که در مناطق روستایی انجام شد، شکل‌گیری کمون‌ها قرار داشتند. کمون‌ها دهقانان را به شیوه‌ای متحد کردند که فعالیت اقتصادی، فعالیت سیاسی و اجتماعی، میلیشیا و فعالیت اداری را به صورت ترکیبی جلو برند. کمون‌ها واحدهای اعمال قدرت بودند که مردم (خاصه کسانی که سابقاً تحت ستم و استثمار قرار داشتند) از طریقشان و تحت رهبری حزب کمونیست، قدرت سیاسی اعمال می‌کردند. کمون‌ها بنیان تولیدی جامعه را مشخصاً در مناطق روستایی تغییر دادند و در جریان این کار و به‌مثابه بخشی از این کار، روابط میان مردم را هم عوض کردند. علاقه زنان به این کمون‌ها مضاعف بود. اولاً آن‌ها به‌عنوان دهقان می‌دانستند که این تنها راه جلوگیری از تبدیل دوباره روستا به جهنم تهیدستان استثمار شده است. ثانیاً آن‌ها می‌دانستند تا زمانی که تولید بر محور واحد خانوار بچرخد، زنان در خانه حبس خواهند بود. چه کس دیگری بود که از بچه‌ها نگهداری کند، خانه‌داری کند و غذا بپزد؟ اما زمانی که تیم‌ها تشکیل شد همه کس، مرد و زن به‌طور یکسان بر زمین کار می‌کردند و مشکلات فرزند و خانه می‌بایست بر مبنای کلکتیو حل می‌شد. (نیمی از آسمان، ص ۴۱)

تمرکز و توجه به کلکتیویزاسیون و نه مکانیزاسیون

یک جنبه مهم «جهش بزرگ به پیش» نحوه مقابله آن با ستم بر زنان بود. زنان، دیگر محدود و محصور در تنگنای خفقان‌آور تولید متکی به خانوار نبودند. «جهش بزرگ به پیش» آشپزخانه‌ها و نهارخوری‌های عمومی، شیرخوارگاه‌های عمومی و تعمیرگاه‌هایی را به وجود آورد که به شکل تعاونی اداره می‌شدند. زنان به تندباد نبرد برای ایجاد جامعه نوین پیوستند. رسم و رسوم و ارزش‌های کهنه زیر سؤال رفت. به این ترتیب همان طور که اصلاحات ارضی ضربه‌ای مرگبار بر ساختارهای خانواده فئودالی وارد آورد، کلکتیویزاسیون نیز یک عامل قدرتمند در فروپاشی ساختارهای بورژوازی خانواده بود. (۱) با وجود همه این‌ها، خانواده به‌عنوان یک سازه اقتصادی، با خاک یکسان نشد بلکه فقط به لرزه درآمد. خانواده برای دوره‌ای به‌عنوان ظرف اصلی انجام کارهای سابقش نظیر نگهداری فرزند، خانه‌داری و نگهداری از بازنشستگان باقی ماند. برای این که ازدواج بتواند از قیود مادی سنتی خویش رها شود، باید گام‌های بیشتری برداشته می‌شد. فراخوان این خیزش به‌مثابه نبرد ایدئولوژیک - سیاسی میان دو خط در دوره انقلاب فرهنگی از سوی حزب کمونیست چین داده شد.

انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶-۱۹۷۶)

انقلاب فرهنگی پرولتاریایی، یک نقطه اوج در ادامه مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی برای پیشبرد هر چه بیشتر انقلاب کمونیستی بود. در جریان این انقلاب که یک «انقلاب در انقلاب» بود، میلیون‌ها نفر جهان‌بینی‌شان را انقلابی کردند. از جمله ارزش‌های بنیادی و رویکردشان نسبت به واقعیت. کل فرهنگ یا روح جامعه را دگرگون ساختند.

یکی از مسائلی که به راه افتادن «انقلاب فرهنگی پرولتاریایی» و ادامه مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم را ضروری می‌کرد، در حیطه رهایی زنان بود. علی‌رغم تلاش‌های صورت گرفته بیش از نیمی از زنان شغل خود را رها کرده و به زندگی خانگی بازگشته بودند. این مسئله را بخشا می‌توان با سیاست حزب کمونیست چین که قبل از «انقلاب فرهنگی پرولتاریایی» تحت نفوذ لیوشائوچی، رئیس‌جمهور وقت چین بود، توضیح داد. این سیاست شامل یک کارزار حاد تبلیغاتی به نفع بازگشت به خانه بود. این سیاست اشکال متنوع بسیار به خود گرفت. مثلاً توانایی «یگانه» مادران برای بزرگ کردن فرزندان مورد ستایش قرار می‌گرفت. یا به‌طور علنی ابراز می‌شد که زنان به درد هیچ کاری نمی‌خورند و از لحاظ فکری توانایی بسیار محدودی برای آموختن کسب و کار دارند. کمبود مهدکودک و نهارخوری غالباً به‌مثابه استدلالی علیه کار زنان مورد استفاده قرار می‌گرفت. (همان‌ص، ۱۹) اما مسئله بازگشت گسترده به خانه را نمی‌توان فقط با این سیاست توضیح داد. باید به دلایل بنیادینی که در خود سازمان‌دهی کار وجود داشت نگاه کنیم. بر مبنای سیاست‌هایی که جدایی بین کار یدی و فکری را حفظ کرده و تعمیق می‌بخشد و به سلطه سودآوری چسبیده است، زمانی که تولید بر مبنای آیین نامه بورژوازی به پیش برود، یعنی بر مبنای انضباط کورکورانه و انگیزه‌های مادی و حفظ تقسیم‌کار بین کسانی که فکر می‌کنند و کسانی که کار می‌کنند، آن وقت کسانی که کمترین آموزش را دیده‌اند، به‌ویژه زنان، ستم‌دیده‌ترین نیز خواهند بود.

برای رویزیونیست‌ها در رده‌های بالای حزب و دولت، مهم‌ترین مسئله ساختن چین به‌عنوان یک کشور مدرن، قدرتمند و صنعتی بود. درک رویزیونیست‌ها از سوسیالیسم، همین بود و نه بیشتر. مهم‌ترین چالش رهبری حزب کمونیست این بود، چگونه حزب را در جاده انقلاب نگه دارید و علیه کشش به سمت «از حرکت باز ایستادن» و تبدیل شدن به یک طبقه استثمارگر جدید، مبارزه کنید؟ این چالش برحسب وقایعی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ در جامعه چین در جریان بود بسیار حاد مطرح شد زیرا رهروان سرمایه‌داری برای کسب قدرت خیز برداشته بودند. انقلاب فرهنگی پرولتاریایی در چنین بستری ضرورت یافت. هدف این بود که با بسیج توده‌ها در مبارزه علیه کشش‌ها و سیاست‌های احیای سرمایه‌داری، افکارشان تغییر کند و توانشان در تشخیص و تمایز راه سوسیالیسم از راه سرمایه‌داری افزایش یابد.

انقلاب فرهنگی مبتنی بر تئوری‌های مائوتسه دون بود. وی کشف کرد که مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی از بین نمی‌رود. زیرا خاک سوسیالیسم، هنوز با خودش امکان احیای سرمایه‌داری حمل می‌کند. سوسیالیسم یک جهش بزرگ است، جهشی به ورای استثمار و حاکمیت طبقاتی بورژوازی است. سوسیالیسم انجام تغییرات اساسی اقتصادی و اجتماعی به نفع توده‌ها را امکان‌پذیر می‌کند و توده‌های مردم را در تغییر جامعه توانمند می‌کند. اما این فقط یک طرف مسئله است. طرف دیگر آن است که سوسیالیسم، یک جامعه در حال گذار است. گذار از سرمایه‌داری با تمایزات طبقاتی به سوی کمونیسم، به سوی دنیایی بدون طبقات. سوسیالیسم زخم‌های اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک جامعه کهنه را با خود حمل می‌کند. هنوز تفاوت‌هایی بین صنعت و کشاورزی، بین شهر و روستا و بین مناطق مختلف وجود دارد. تمایز کهنه بین کار بدنی و کار فکری وجود دارد. دستیابی به کمونیسم متضمن فائق آمدن بر نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی و روابط کالایی و ایده‌ها و نهادهای اجتماعی ستمگرانه است. این مسائل یک شبه ناپدید نمی‌شوند. مائو این‌گونه جمع‌بندی کرد که این نبرد واقعی، نبردی است میان راه سرمایه‌داری و راه سوسیالیسم.

در پروسه انقلاب فرهنگی پرولتاریایی مسئله زن و رهایی زنان از زنجیرهای روابط و افکار فئودالی باقی مانده گذشته و روابط و افکار بورژوازی جدید یکی از خطوط تمایز مبارزه بین دو خط بود. باب آواکیان در مقاله «سنتز نوین و مسئله زنان» می‌گوید: «در میان خود ستم‌دیدگان، مسئله زن به طرق گوناگون و به‌ویژه برای مردان، یک سنگ محک مهم است و نشان می‌دهد که آیا به دنبال الغای کامل روابط مالکیت موجود و ایدئولوژی منطبق بر آن که زنان را برده می‌کند هستید یا می‌خواهید آن را حفظ کنید) و شاید می‌خواهید «یک ذره» از آن را حفظ کنید). این مسئله یک خط تمایز است میان اینکه «جایی» در سیستم موجود می‌خواهید یا اینکه می‌خواهید «بیرون» آن قرار بگیرید: خط تمایز است میان اینکه می‌خواهید کل ستم و استثمار و تقسیم جامعه به طبقات را از بین ببرید یا دنبال آن هستید که خودتان بخشی از آن بشوید.» (سنتز نوین و مسئله زنان، ص ۳۱) در چین تلاش برای حرکت در جهت نفی «چهار کلیت» با مرگ مائو و کودتای رویزیونیست‌های چینی در سال ۱۹۷۶ متوقف شد. با این همه این تلاش بستر غنی از تجربه را برای انقلابیون به ارمغان آورد. بستری که نیاز به مطالعه و تبیین علمی هر چه بیشتر داشت.

آموزه‌های گران‌بها

حزب کمونیست چین در نشریه تئوریک پرچم سرخ به سال ۱۹۶۰ نوشت: «خانواده با ظهور مالکیت خصوصی تولد یافت. از همان ابتدا رابطه خونی اساس طبیعی و مالکیت خصوصی زیربنای اقتصادی آن را تشکیل داد. بدین‌سان خانواده یک واحد اقتصادی جامعه بود. خانواده مدرن نه تنها نطفه بردگی بلکه اسارت فئودالی را نیز با خود حمل می‌کند، چرا که از همان آغاز با خدمات کشاورزی در ارتباط قرار داشت. خانواده کلیه تخصصاتی را که بعداً در ابعادی گسترده درون جامعه و دولت رشد یافتند را به صورت مینیاتوری در خود حمل می‌کند.»

از همین رو با تبیین علمی حزب کمونیست چین خانواده را هم‌زمان بخشی از زیربنا و روئینای جامعه می‌دید و توجه زیادی به جنبه ایدئولوژیک آن می‌کرد با این تأکید که: تفکر پدرسالارانه، یعنی ایدئولوژی نظام خانواده، کلیه عرصه‌های جامعه چین را در بر گرفته و کماکان سدی در مقابل

شرکت کامل زنان در زندگی سیاسی و اقتصادی است. بر مبنای این تحلیل، حزب درک درستی از روند سیاسی انقلاب و دیالکتیک میان تحول و انقلاب در زیربنا و روبنا و موقعیت خاص خانواده را پیش گذاشت. با این وصف به بیان باب آواکیان: «نفوذ اکونومیسم، ناسیونالیسم، پدرسالاری و دیدگاه‌ها و ارزش‌های سنتی در رابطه با نقش جنسیتی و به خصوص در رابطه با سکسوالیته زیاد بود. آن مسائلی که جنبش‌های زنان و به خصوص بخش‌های رادیکال‌تر آن جنبش در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در مورد سکسوالیته به خصوص سکسوالیته زنان طرح کردند و جواب‌هایی که دادند، از سوی رهبری حزب کمونیست چین با خوشامدگویی بزرگی مواجه نمی‌شد و نشد. این موضوع مهمی است.» (۲)

تجربه چین انقلابی امکان پراتیک و تئوریک گسترده‌ای در اختیار کمونیست‌هایی قرار داد که مصمم به تداوم راه انقلاب و حضور در صحنه سیاسی برای خلق دومین موج انقلابات کمونیستی بودند. باب آواکیان معمار سنتز نوین کمونیسم این موضوع را به این شکل توضیح می‌دهد: «مبارزه علیه ستم بر زن، مبارزه کردن برای محو‌نهایی و کامل این ستم در هر شکلی در وهله اول یک بخش حیاتی از انقلاب کردن است و بدون آن هیچ انقلابی و مسلماً انقلاب کمونیستی بدون آن ممکن نیست. ساختن جنبشی بسیار قدرتمند برای انقلاب به سوی کسب قدرت که اولین جهش عظیم است، زمانی که در نتیجه رشد تضادهای خود سیستم و کار ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی آگاهانه و مصمم نیروهای وسیع کمونیست انقلابی، شرایط را برای انقلاب به وجود آورده باشد و ایجاد یک دولت انقلابی طراز نوین، توانمند کردن مردم برای اینکه به واقع یک جامعه نوین آزاد از استثمار و ستم را خلق کنند. در پرتو این هدف و برنامه است که باید در عرصه تئوری، سنتز و تحلیل، کار بیشتری انجام دهیم و درک خود را در زمینه ستم بر زن و رهایی زنان عمیق‌تر کنیم. با اتکا به کاری که انجام شده است، حرکت و پیشروی کنیم تا در مورد منشأ ستم بر زن و همچنین در مورد شکل‌های مشخصی که این ستم امروزه به خود می‌گیرد و شالوده‌های مادی و دینامیک‌های زیربنایی آن، دانش بیشتری کسب کنیم. تمرکز همه باید بر روی درک شرایط ضروری برای رهایی کامل زنان و نقش مبارزه حول این تضاد به‌مثابه یک جبهه محوری و تعیین کننده در کل مبارزه برای جهان کمونیستی و رهایی نوع بشر به طور کلی از کلیه شکاف‌های ستمگرانه باشد.» در بخش بعدی به گسست‌های تئوریک بنیادینی که سنتز نوین کمونیسم انجام داد و تبیین جدید از رابطه رهایی زنان و درهم تنیدگی آن با پیش برد نبرد برای کمونیسم خواهیم پرداخت.

پانویس‌ها:

۱- بورژوازی به‌خوبی این را فهمید و با پیشنهاد رجعت به تولید خانوادگی کوشید ضربه‌ای دقیق بر کلکتیویزاسیون وارد کند. صحبت از «انقلاب در روابط اجتماعی» یا «برابری ضروری بین زن و مرد» یا «عشق به‌مثابه مبنای ازدواج آزاد» کار ساده‌ای است. اما تا زمانی که تولید بر مالکیت خصوصی مبتنی است، این فقط در سطح یک حرافی پوچ خواهد ماند. ارث بردن از زمین یا سرمایه، به‌خودی‌خود و حتی بدون اینکه هیچ‌گونه پشتوانه قانونی داشته باشد، کافی است تا خانواده را به یک ضرورت اقتصادی و ازدواج را به یک قرارداد کار تبدیل کند. بخصوص زنان این مسئله را خوب درک کرده‌اند.

۲- تغییر موضع حزب کمونیست انقلابی آمریکا به رهبری باب آواکیان در مورد هم‌جنس‌گرایی تا حد زیادی نتیجه تکامل سنتز نوین، مشخصاً تکامل روش و رویکردی است که در سنتز نوین مجسم است. این موضع نمایانگر گسست از گرایش‌های درون جنبش کمونیستی است که برای آن نوع تئوری رادیکال و جنبش رادیکال که کمونیسم به واقع باید بیان آن باشد، بسیار خفقان‌آور بوده‌اند. اما در واقع، این گسست صرفاً یک آغاز است که باید بر پایه آن بسیار جلوتر برویم. بر پایه یک رویکرد علمی و سنتز علمی آنچه قبلاً به‌عنوان تئوریک و تجربی در تاریخ انقلاب‌های کمونیستی شاهد بودیم. (ص ۴۱)



اهمیت کمونیسم نوین و باب آواکیان برای انقلاب



متن زیر گزیده‌ای از سند «در دفاع از کمونیسم نوین و معمار آن، باب آواکیان» است که در نشریه حقیقت ۷۸- بهمن ۱۳۹۵ منتشر شد.

امروز، سنتز نوین کمونیسم (کمونیسم نوین) همان جایگاهی را یافته است که مائوئیسم در دهه ۱۹۷۰ میلادی در جنبش کمونیستی بین‌المللی پیدا کرد. یعنی، خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم (رویزیونیسم یعنی، خط بورژوازی با نقاب کمونیستی). در آن زمان، چین سوسیالیستی به رهبری مائوتسه دون و احزاب جنبش نوین کمونیستی، نفوذ زیادی در جهان داشتند. هرچند که امروز کمونیسم نوین، همان نیروی مادی و نفوذ را ندارد، اما واقعیت، واقعیت است! و امروز کمونیسم نوین، خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم است. سنتز نوین کمونیسم که باب آواکیان تکامل داده است، معرف و تجسم پاسخی کیفی به یک تضاد حیاتی است که درون کمونیسم از ابتدای تکاملش تاکنون موجود بوده است: تضاد رویکرد و روش بنیادا علمی آن با جنبه‌هایی که با چنین رویکرد و ورشی مغایرت داشته اند. اهمیت پاسخگویی کیفی به این تضاد را بیانیه حزبمان با عنوان «یک جهان بنیادا متفاوت ممکن است، اگر سنتز نوین کمونیسم را در دست بگیریم» (اول ماه مه ۱۳۹۵-۲۰۱۶)، به خوبی تشریح می‌کند:

«در هر گوشه دنیا در مقابل انواع و اقسام مظلومی که سرمایه‌داری علیه مردم مرتکب می‌شود مقاومت و مبارزه هست. بله مردم می‌جنگند اما در حالی می‌جنگند که توهمات تولید شده توسط همین سیستم بر ذهنشان حاکم است، با آن‌ها تعلیم یافته‌اند و قطب نمای حرکتشان است. بسیاری باور کرده‌اند با توهمات دینی و بازگشت به گذشته می‌توان نیروهای افسارگسیخته سرمایه‌داری را مهار کرد و عده‌ای دیگر بر این باورند که گویا می‌توان سرمایه‌داری را اصلاح کرد ... اسفناک‌ترین جنبه وضعیت حاضر آن است که کمونیسم انقلابی، یعنی تنها افق و برنامه و جنبش واقعاً رهایی‌بخش در صحنه نیست؛ اثری از تاریخ و تجربه رهایی‌بخش آن در میان نیست و این، فاجعه‌بار است. زیرا زمانی که این تاریخ را ندانیم و ابزارهای تولید شده در این تجربه را در دست نداشته باشیم مانند آن است که همین دیروز به دنیا آمده‌ایم: کودکی شیرخواره در مقابل دشمنی درنده و مجرب! اما در این وضعیت بد، تغییری شگفت و قدرتمند رخ داده است. جهشی نوین در علم کمونیسم، نه تنها این تاریخ را حفظ بلکه آن را غنی‌تر و روشن‌تر کرده است. با این جهش در علم کمونیسم اکنون می‌توان کارکردهای سیستم سرمایه‌داری و طریق نابود کردن آن از طریق انقلاب را بهتر درک کرد. این جهش در علم کمونیسم ساده به دست نیامده است. در طول بیش از چهل سال کار سخت و خستگی‌ناپذیر علمی، لایه به لایه تجربه موج اول انقلاب کمونیستی بررسی شده و درس‌های آن تجربه عظیم با دقت و وسواس سنتز شده است تا بتوانیم موج دوم را آغاز کنیم. بسیاری از اشتباهات مرحله اول شناسایی و نقد شده‌اند. اشتباهات موجود در بدنه عمدتاً صحیح علم کمونیسم کنار گذاشته شده و بدنه اصلی و درست آن در سطحی عالی‌تر سنتز شده است. بدین ترتیب، سطح بالاتری از علم انقلاب تولید شده است که می‌تواند جهان پیچیده را صحیح‌تر و بی‌ابهام‌تر تشریح کند و راه‌پویی و خم تغییر انقلابی آن را با دقت و وضوح بیشتری ترسیم کند. جهش نوین در علم کمونیسم، محصول کار سخت و خستگی‌ناپذیر بزرگ‌ترین انقلابی زمان ما، باب آواکیان است. بی‌تردید، این تولید علمی رهایی‌بخش هم‌ردیف کار بزرگ مارکس است و چارچوبی در اختیار ما می‌گذارد تا مرحله دوم انقلاب کمونیستی را آغاز کنیم؛ سلاحی به دست ما می‌دهد تا در مقابل

چالشِ خلاص شدن از شر سرمایه‌داری در سراسر جهان که عاجل‌ترین نیاز پرولتاریا و کل بشریت است، سربلند کنیم. ...»
 تئوری سنتز نوین تئوری دخالت‌گری در اوضاع و تغییر انقلابی آن به سمت جامعه‌ی کمونیستی است و اگر انقلابیون این تئوری را نداشته باشند و اگر این جهش در علم را تشخیص ندهند نمی‌توانند پراتیک انقلابی کنند. بنابراین درک‌های رایج در مورد پراتیک انقلابی نیز باید تغییر کند. به این معنی که باید بتوانیم تشخیص دهیم نداشتن تئوری صحیح کمونیستی، داشتن افکار غلط، تا چه اندازه پراتیک و انرژی انقلابیون را به هدر داده و می‌دهد و می‌تواند منجر به خط‌روزیونیستی شود. اگر به روش علمی مجهز نباشیم هرگز نمی‌توانیم بفهمیم امروز، ضرورتِ مقابل جامعه و جهان چیست و با در پیش گرفتن کدام راه می‌توانیم این ضرورت را به آزادی تبدیل کنیم. اگر چنین نکنیم مطمئناً مانند بسیاری از کمونیست‌های سابق محتوم به سرگردانی یا رفتن به اردوی رویونیسم و فرمیسم خواهیم بود. دیدن این خطر، امری سهل و ساده نیست. باید در بلندای سنتز نوین کمونیسم ایستاد تا آن را دید.

همان‌طور که لنین در «چه باید کرد؟» تأکید کرده است یکی از وظایف کلیدی کمونیست‌ها عبارت از آن است که باورها و اهداف کمونیستی‌شان را در مقابل دید همه‌گان بگذارند؛ و این به معنای آن است که باید پیشرفته‌ترین بیان آن باورها و اهداف را در مقابل دید همه‌گان بگذارند. در علم کمونیسم هم مانند هر رشته علمی دیگر مانند فیزیک و بیولوژی و غیره این پیشرفت‌ها معمولاً با یک فرد خاص مشخص می‌شود و به عبارتی صحبت از پیشرفته‌ترین درک در هر زمان معین بدون ارجاع به آن فرد غیرممکن است و هر گونه تلاش برای پرهیز از این کار فوق‌العاده مصنوعی و غلط است. در مورد نقش رهبران کمونیست همیشه باید پرسید محتوای این نقش چیست و به ویژه محتوای آثار، روش و رویکردشان چیست و بود و نبود آن چه تأثیری در رابطه با انقلاب کمونیستی خواهد داشت؟ آواکیان در مورد اینکه انقلاب و کمونیسم در مورد چه چیزی است و چگونه باید به سمت هدف انقلاب و کمونیسم حرکت کرد، درک پیشرفته‌تری را به وجود آورده است. او روشی را برای دیدن و حل تضادهایی که به طور اجتناب‌ناپذیر در پروسه پیشبرد انقلاب به سوی هدف نهایی کمونیسم سربلند می‌کنند تکامل داده است.

تأکید و پافشاری ما بر واقعیت سنتز نوین کمونیسم و نقش آواکیان در معماری آن، برخلاف آنچه اکثریت نیروهای چپ فکر می‌کنند، تکرار آئین وار «یک باور» نیست. بلکه فراخوانی است درباره‌ی یک تفکر رهایی‌بخش علمی، در مورد واقعیات جامعه بشری و تئوری و راه کمونیستی در مسیر رهایی بشریت. درک این واقعیت که نظام سرمایه‌داری اصلاح‌نشده‌ی است و تغییر رادیکال آن، نیازمند علم و یک رویکرد علمی، یک دیدگاه ماتریالیست دیالکتیکی و علم کمونیسم است. ضرورت و امکان و استراتژی یک انقلاب کمونیستی از یک رویکرد عمیقاً علمی، ماتریالیست دیالکتیکی نسبت به واقعیت اجتماعی برمی‌خیزد. تعیین واقعیت عینی نیازمند علم و داشتن رویکرد علمی به واقعیت است؛ واقعیت نه به آن شکل که خود را در سطح نشان می‌دهد بلکه تعیین واقعیت از طریق شناسایی قوای محرکه و علل درونی‌اش با تکیه بر شواهد و چالش پذیر بودن در مقابل اثبات غلط بودنش. اهمیت سنتز نوین کمونیسم و آواکیان فقط در همین است و بس. همان‌طور که اهمیت مارکسیسم و مارکس و لنین و مائو.

سنتز نوین کمونیسم، افکاری جدا از واقعیت عینی نیست. بلکه تجربدها و تراکم‌هایی از واقعیت و دستیابی به آن از طریق اتخاذ و به کار بست روش و رویکرد علمی است. بنابراین در عین حال که باید دست به نبرد بزرگی در عرصه افکار و اندیشه مردم، در عرصه اپیستمولوژی بزنیم اما باید بدانیم که این‌ها صرفاً افکار «ما» در مقابل افکار «دیگران» نیستند. بلکه مسئله این است که چه چیزی حقیقت و به لحاظ علمی صحیح بوده و واقعیت عینی (مشخصاً، واقعیت عینی جامعه بشری) را برحسب علل درونی، قوای محرکه، جاده‌های تغییر وضع کنونی بازتاب می‌دهد. در مقابل آن، افکار دیگر به همین علل که قدرت درک و تشریح واقعیت و نتیجتاً نشان دادن راه تغییر واقعاً انقلابی را ندارند، افکار صحیحی نیستند و انقلابیون نباید از آن‌ها پیروی کنند بلکه باید از سنتز نوین کمونیسم و آواکیان پیروی کنند. این امر برای رهایی چند میلیارد انسان در سراسر کره زمین، از ده‌ها میلیون نفری که زیر حاکمیت جمهوری اسلامی فقر و فلاکت، تاریک اندیشی دینی و خفقان سیاسی و زن‌ستیزی را تجربه می‌کنند تا توده‌ها در زاغه‌های ریو در برزیل و میدان تحریر در قاهره، از آنانی که در کارخانه‌های نساجی بنگلادش زیر آوار می‌مانند و ده‌ها میلیونی که در آمریکا به خاطر رنگ پوستشان همواره آماج شلیک پلیس و حبس هستند، یک ضرورت عاجل است.

در نیم قرن گذشته، دو نوع شیوه تفکر ضد علمی در بین کسانی که خود را کمونیست می‌دانند رایج بوده است: اول، گرایشی که مارکسیسم را مذهب می‌کند و دوم، گرایشی که فکر می‌کند هنوز در عصر فئودالیسم هستیم و باید برای دموکراسی بورژوازی مبارزه کرد. آواکیان می‌گوید: «من قبلاً کمی درباره بعضی از خطاهای معرفت‌شناسی که آفت جنبش‌های کمونیستی شده بودند، صحبت کرده‌ام. دو نوع عمده خطا وجود داشت، یکم، یک جور گرایش دگماتیستی شکننده در میان بعضی از سازمان‌ها و احزاب وجود دارد. با آن‌ها اصلاً نمی‌توانید درباره تکامل بیشتر علم کمونیسم وارد صحبت شوید، گویی هرگز هیچ تحول عینی رخ نداده و هیچ چیز جدیدی برای یادگیری وجود ندارد. آن‌ها به جای اینکه با کمونیسم مثل یک علم زنده برخورد کنند، با آن مثل یک مذهب عقاید مذهبی یا یک کتاب تعلیمات دینی برخورد می‌کنند. در واقع آن‌ها از اینکه با کمونیسم مثل یک علم برخورد کنند، سرباز می‌زنند. از اینکه تشخیص بدهند علم نیاز دارد تحول پیدا کند، درک‌های جدید به آن وارد شود و به عنوان بخشی از دانش انباشت شده پیشرفت کند، سرباز می‌زنند. آن‌ها جوری عمل می‌کنند گویی زمان برایشان متوقف شده است و به همین علت لطمات زیادی می‌زنند. گرایش دیگری نیز هست که خطای نقطه مقابل را نشان می‌دهد. این خطا نیز در دنیا بسیار شایع است و ضررهای زیادی به بار آورده است. یکسری از سازمان‌ها و احزاب که سعی می‌کنند از بعضی مسائل مثلاً اینکه چرا انقلاب‌های سوسیالیستی سرنگون شدند و چرا سرمایه‌داری در شوروی و بعد در چین احیاء شد تحلیل ارائه کنند ولی این کار را با یک شیوه دقیق و نظام‌مند علمی انجام نمی‌دهند. در نتیجه، تا حد زیادی خطا کرده و به اشتباه می‌افتند و فکر می‌کنند به کشفیات خیلی بزرگی رسیده‌اند و به بدیل‌های بدیعی دست

پیدا کرده‌اند، در حالی که «بدیل» شان چیزی بیش از دموکراسی بورژوازی متعارف نیست. آن‌ها فکر می‌کنند مشکل عمده این است که در همه چیز باید اساساً الاستیسته بیشتری داشت و فکر می‌کنند مشکل احزاب کمونیستی قدیمی این بود که بیش از اندازه بوروکراسی داشتند. آن‌ها اصلاً به شیوه صحیحی به حلاجی خطاهای معرفت‌شناختی و ایدئولوژیک، خطاهای بنیادین در روش و رویکرد که در موارد بسیاری رخ داده بود، نمی‌پردازند. گاهی آدم فکر می‌کند چیزی که این افراد دنبالش هستند، یک جور انقلاب بورژوازی از نوع انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا یا انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه است. در انقلاب‌های بورژوازی وقتی طبقه بورژوازی به قدرت رسید، با خود دموکراسی بورژوازی، برخی آزادی‌ها و تأکید بر حقوق فردی را آورد که در جوامع فئودالی قبلی وجود نداشت. ولی این حس به شما دست می‌دهد بعضی از این انقلابیون در جنبش کمونیستی بین‌المللی امروز، به سختی می‌توانند چیزی فراتر از چارچوب این جوامع بورژوازی اولیه را ببینند! همچنین از تغییرات عینی بزرگی که در جهان و ترکیب طبقاتی کشورهای مختلف جهان رخ داده است بی‌خبرند. رک بگویم، نقطه عزیمت آن‌ها افق بسیار الهام‌بخش نیست که جامعه چگونه باید سازمان بیابد یا مبارزه برای ایجاد جامعه نوین چیست و چگونه باید آن را به عنوان بخشی از یک مبارزه بزرگ‌تر بین‌المللی دید و مبارزه کمونیستی بین‌المللی برای رهایی همه بشریت را پیش برد.»

چرا در نیم قرن گذشته اوضاع مرتباً بدتر شده است؟ مشخصاً در ایران؟ سیر صعودی وخامت اوضاع نسبت به ۱۳۵۷ عمدتاً و اساساً مربوط به آن نیست که به جای رژیم مومیایی سلطنت، حکومت گنبدیده آخوندی حاکم شد. عمدتاً و اساساً مربوط به آن نیست که سال ۱۳۵۷ خیزش انقلابی ضد سلطنتی تبدیل به یک انقلاب واقعی نشد و توسط مرتجعین اسلام‌گرا دزدیده شد. بلکه اساسی‌تر از همه این عوامل «داخلی» (که خودشان هم توسط اوضاع بین‌المللی شکل گرفتند) مربوط به شکستی تاریخی است که وضع تمام جهان را بدتر کرد. در واقع، مهم‌ترین عامل بین‌المللی که اوضاع داخلی هر کشور را شکل داده است و حتا ریشه شدن انقلاب ۵۷ توسط اسلام‌گرایان رقم زد، همین شکست تاریخی بوده است: مرحله اول انقلاب‌های کمونیستی که با کمون پاریس ۱۸۷۱ آغاز شد با احیای سرمایه‌داری در چین سوسیالیستی در سال ۱۹۷۶ تمام شد و پس از آن، بر پایه جمع‌بندی‌هایی که از آن مرحله اول شده است هنوز موج جدیدی از انقلاب‌های کمونیستی در جهان به راه نیفتاده است. این است ضرورتی که اگر پاسخ نگیرد سال به سال نابودی و ویرانی و فلاکت بیشتر نه فقط بر سر ایران و کشورهای خاورمیانه بلکه در سراسر جهان سایه خواهد گسترد. و اهمیت آن که علم مارکسیسم جهش تکاملی کرده و به کمونیسم نوین رسیده دقیقاً در این است که فقط یک راه برای برگردان موج «بدتر و بدتر و بدتر» هست: انقلاب و نه چیزی کمتر!

پایان اولین موج انقلاب‌های سوسیالیستی چالش‌های عظیمی را طرح کرده است. سوال اینجاست که در چنین وضعیتی چگونه باید پیشروی کرد؟ چگونه مرحله جدیدی از انقلاب‌های کمونیستی را آغاز کرد؟ باب آواکیان با تکامل کمونیسم نوین بر اساس بنیان‌هایی که مارکس استوار کرد، یک چارچوب تئوریک علمی، منسجم، جامع و اساسی را برای مرحله دوم انقلاب‌های کمونیستی در جهان امروز ارایه کرده است. روشنفکران مبارز که واقعا خواهان تغییر رادیکال اوضاع کنونی به نفع اکثریت توده‌های کارکن ایران و جهان، توده‌های عاصی از فقر و جنگ و خشکسالی و سیلاب و جهل سازمان یافته‌اند، باید آن را مانند یک علم فراگیرند و به میان توده‌های مردم ببرند و با این کار نه تنها بدرهای آگاهی و امید را در میان آنها بپاشند بلکه نیرویشان را بر مبنای نقشه راه یک انقلاب کمونیستی سازماندهی کنند.

ضدیت با تکاملی که علم مارکسیسم کرده و به کمونیسم نوین رسیده است، باعث عقب‌نشینی غیرقابل توجیه و تکرار راهی می‌شود که قبلاً طی شده است و مملو از خیانت به توده‌ها و خون آنان است.

